



مرکز مدیریت حوزه‌های علمی خوارزمی
اداره کل برنامه‌ریزی و تدوین متون تحصیلی

قسم النحو

مَبَادِئُ الْعَرَبِيَّةِ

(ویراست جدید)

للمعتمد الأستاذ الشيرازي

تنقيح وإعداد

• حميد المحمدي

Subject:

1

Year:

Month:

Date:

موضوع کو

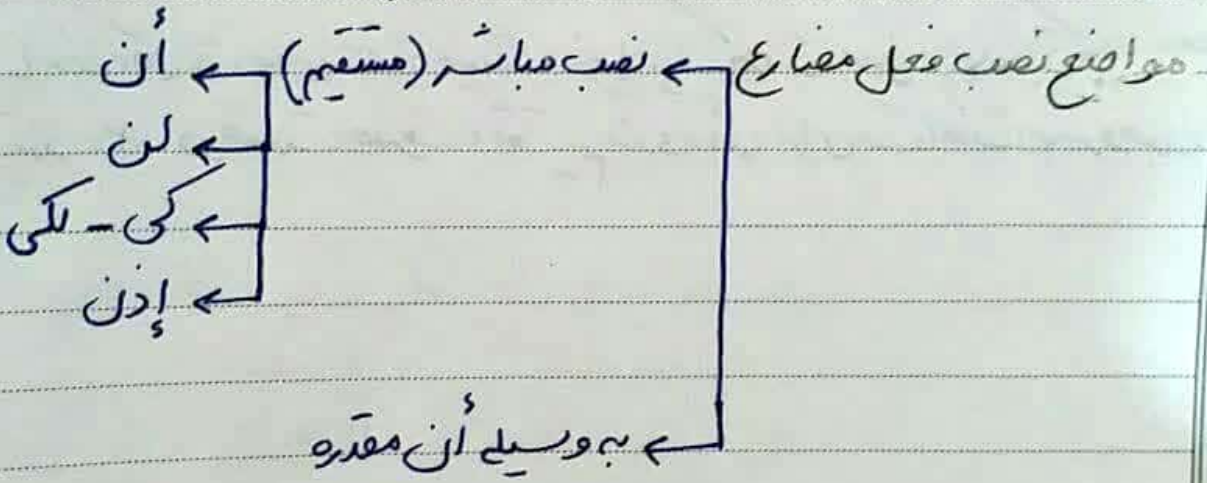
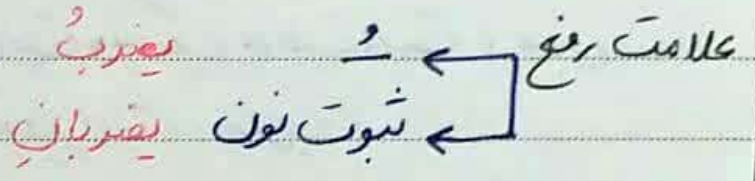
درس ۱

نحو ← از احوال آخر کلمات بعد ترکیب کلمات بحث می کنند.
 ← و از موقعیت مفرد در جمله و نحوه ساختن جمله از مفردات به معنای عربی صحیح (بحث می کنند)

الفاظ در ترکیب ← آخر الفاظ، ثابت و به یک حالت است : مبینی
 دو قسم هستند: ← آخر الفاظ متغیر است : معرب

نکته: شناخت کلمات مبینی سخت نیست، زیرا: ۱- کلمات مبینی به نسبت کلمات معرب کمتر هستند ۲- در قسمت صرف، تقسیم بندی آنها برای شناخت بهتر وجود دارد.

فعل مضارع مرفوع: وقتی فعل مضارع خالی از ادات نصب - ادات جزم و ایچ موجب بنائش می شود (یعنی ایچ موجب مبنی شدن فعل مضارع می شود مثل آو ۱۲ - صیغه ۱ مضارع مؤکد) باشد، مرفوع می شود.



★ آن :

* آن بطور مستقیم در فعل مضارع اثر کرده و آن را با شرطی نصب می دهد.

* اگر آن بعد از فعلی بیاید که دلالت بر یقین کند آن ناصبه نسبت بلکه آن محففه از تعلیه است (آن) و فعل بعدش را نصب نمی دهد.

(آن : اسم - ضمیرش آن محذوف ، خبر: جمله بعد)

علامت آن لا یرفع ^و *أهول*

دلالت بر مستقیم

از تعلیه

یقین

اسم ضمیرش آن محذوف

* اگر اُن بعد از فعلی بیاید که دلالت بر ظن دارد ← ناصب
← عنید ناصب (مخففه از نصبه)

طَبْتُ اُن لَّا يَرْجِعُ - يَرْجِعُ اُحْوَك

در عنید این موارد، ناصب است و همراه با فعل به تأویل مصدر می رود و در کلام نقش می گیرد. (اگر اُن ناصب همراه با فعل مضارع که اُن را نصب داده، در ابتدای جمله بود یا افعال یقین قبل از آن بناشد ← تأویل به مصدر برده می شود و معمول برای عامل خود می شود یا در موضع رفع به عنوان مبتدا یا در موضع نصب برای عامل خود)

← فعل (عنید یقین) + اُن + فعل ← تأویل به مصدر

أُرِيدُ اُن اَتَعَلَّمَ ← أُرِيدُ اَتَعَلَّمَ

منصوب چون نقش مفعول را در جمله دارد

← اُن + فعل ← تأویل به مصدر (در ابتدای جمله)
اُن تَصُومُوا حَيْرًا لَكُمْ ← صِيَامُكُمْ حَيْرًا لَكُمْ
مبتدا هر دو

* لَنْ : بدون هیچ شرطی نصب می دهد. لَنْ يَمُودُ الْبَحِيلُ
لَنْ تَفِي مَسْقَلٌ مِي كُنْد

* اِذْنٌ : با ۳ شرط نصب می دهد ← در ابتدای جمله جوابیه قرار بگیرد
← فعل بعدش دلالت بر استقبال کند
← بین اذن و فعلش فاصله نباشد
استثنا ← به وسیله لای ناصبه فاصله شود
← قسم اِذْنٌ وَاللّٰهُ بِرَبِّهِمْ

ATLAS

* کجی : بدون شرط نصب می دهد
اُدْرَسُ كِي كَحَطَّ

مضارع منصوب به تقدیر آن است بعد از:

۱- لام تعلیل: لامی که مابعدش سببی برای ما قبلش است.

خذ الدواء ^۱ لتبرا ^۲

فعل ناصب به آن مقدر

نکات مهم ← همراه با لام تعلیل صحیح است که آن ناصبه را ظاهر کنیم ←

آن + فعلی که نصب داده تاویل به مصدر و مجرور به واسطه لام جاره

حسن سيرتك ليحمد ^۱ - لأن نحمد سيرتك ^۲

← اگر بعد از لام تعلیل، لای نفی بیاید باید آن ناصبه را ظاهر کنیم

بخاطر کراهت اجتماع دو لام در کنار هم

كن على خذرتك لئلا ^۱ (لأن لا) يمشك الصدر ^۲

۲- لام تأکید: لامی که بعد از کان منفی می آید برای تأکید نفی. به آن لام مجرور

هم گفته می شود (بخاطر ملازمش با مجد و نفی)

ما كان الله ليظلم ^۱ الناس - لم يكن الله ليغفر ^۲ لهم

معنای مضارع را به

ناصب به آن مقدر

ماضی منفی تبدیل می کند

۳- حتی ← عاطفه

← ابتدائی

← جاره

← برای تعلیل

← استثناء

← غایت

ترجمی حتی اگر مگر ^۱
منصوبه آن مقدر

بسر حتی تبلغ ^۲ الصل ^۳
منصوبه آن مقدر

۴- أو : فعل بعد از خود را نصب نمی دهد مگر ← الَّا اسْتَأْنَيْتِ
← إِلَىٰ أَنْتِهَائِهِ

إِضْرِبْهُ أَوْ يَطِيعُ (إِضْرِبْهُ إِلَّا أَنْ يَطِيعَ - إِلَىٰ أَنْ يَطِيعَ)

۵- فاء سببیه :

در صورتی ناصب است که قبلیش

طلب محض باشد ←

اسم فعل نباشد ←

صِهْ فَأُحَدِّثُنَا (نصب نمی دهد)

مصدر نباشد ←

سَكُونًا فَيَأْمُرُ النَّاسَ

لفظ خبر نباشد ←

بِرِّقَتِي اللَّهُمَّ مَا لَأُفَأْتَصِدُقَ بِهِ

نفي محض باشد ←

به وسیله إِلَّا نقض نشود

مَا أَرَاكَ إِلَّا تَقَوْمٌ فَنِعْمَ طَائِفَةٌ

← چیزی بعدش نیاید که آن را تأویل به مثبت کند.

مَا تَبْرَأُ يَا سَيِّدُ فَتَجِدُنَا

نفي شامل ← حرف

اخذ به وسیله ← فعل

← اسم

لَمْ يَبْرَأْنَا فَمَكْرَمَةٌ

لَيْسَ الْأُسْتَاذُ حَاضِرًا فَتَسْتَفِيدُ مِنْهُ

رَبِّدْ غَيْرَ مَا دَمَ فَتَسْتَظِرُّهُ

طلب شامل	← امر	أُدْرِسْ فَتَسْمَعْ ①
	← نهي	لَا تَدْرِسْ مِنَ الْبَارِ فَتَحْرَقْ ①
	← استفهام	هَلْ تَسْمَعُ فَأَخْبِرْكَ؟ ①
	← عرض	أَلَا تَدْرِسُ فَتَنْصُرُ ①
	← كحنيض	هَلَّا تَدْرِسُ فَتَحْمَقُ ①
	← تمنى	لَيْتَ لِي مَالًا فَأُحَدِّثَ بِهِ ①
	← ترحى	لَعَلَّهُ يَسَافِرُ فَيَزُورُكَ ①

٦- واو معية: واوى كه قبلىش ← نفي
 لا اذورك و تهخرنى
 هل تظلمنى و انصفتك؟ ← طلب

٧- واو - فاء - ثَمَّ - عاطفه بر اسم جامد غير مؤول به فعل :
 لولا مشاعلى فندمعنى لئربك - معاومك العدو ثم تنصير فخر عظيم
 اسم جامد عطف
 كه تباويل به فعل نمى رود

فعل مضارع مجزوم: فعل مضارع در صورتی مجزوم است که قبلاً یکی از ادوات جازمه باشد

ادوات جازمه یک فعل

- ← لم
- ← لَمَّا
- ← لام امر
- ← لای نهی

* لم می تواند بعد از ادوات شرط واقع شود به خلاف لَمَّا

این لم تدریسی اَعْتَبَ عَلَيْكَ
 که لفظاً مجزوم به لم محلاً مجزوم به این

* لم و لَمَّا معنای فعل مضارع را به ماضی منفی تبدیل می کنند ← لم: فقط نفی گذشته
 ← لَمَّا: نفی گذشته متصل به حال

* لام امر و لای ناهیه معنای مضارع را به استقبال تبدیل می کنند

ادوات جازمه ۲ فعل

- ← اِن
- ← اِنَّمَا
- ← مَن
- ← مَا
- ← مَهْمَا
- ← اَيَّ
- ← كَيْفَمَا
- ← مَتَى
- ← اَيْنَمَا
- ← اَيَّانَ
- ← اِنِّي
- ← حَيْثَمَا

* آمدن (فازنده) براداری که ۲ فعل را جزم می دهند ← واجب : حیث - اذ
 ← جوازی : ان - ای - هتی -
 ایان - این - کیف
 ← ممنوع : بقیه ادوات باقی مانده
 (من - ما - مها - انی)

* فعل اول بعد از ادات شرط ، فعل شرط و فعل دوم ، جواب شرط نامیده می شود (به دلیل اینکه مسبب است)
 ان تکسیر تکسیر
 فعل شرط جواب شرط

* فعل شرط باید مقدم بر جواب باشد (حو شرط) و فعل خبری متصرف باشد (خبری : طلب را خارج می کند - متصرف باشد : فعل غیر متصرف نباشد)
 اما جواب شرط مقید به شرط نیست بنابراین می تواند موافق یا مخالف فعل شرط باشد

۲ فعل (فعل شرط - جواب شرط) ← یا هر دو مضارع هستند ← وجوب جزم لفظاً

ان تصبیر تطعیر
 لفظ محرم لفظ محرم

← یا هر دو ماضی هستند ← وجوب جزم محلاً

ان صیرت تطعیرت
 کلام محرم کلام محرم

← یا مختلف ← شرط ماضی - جواب مضارع

ان صیرت تطعیر - تطعیر
 کلام محرم لفظ محرم

← شرط مضارع - جواب ماضی

ان تصبیر تطعیرت

مضارعی که خبر برای مبدای مخروف و جمیع جواب شرط است ← مرفوع می شود.

ان صیرت تظفر^۸ - تظفر^۹

تظفر: خبر برای مبدای مخروف (است)

جمیع اسمیه محلاً مرفوع

ان لم تنزرنی اَعْضَب^۸ - اَعْضَب^۹

بطلان عمل اسماء شرط ← اسماء شرط چون صدارت طلب هستند ما قبلشان در آنها عمل نمی کنند مگر حرف جر و مضاف ← که در این صورت مجلسان باطل می شود عَمَّا (عَنْ) تَسْأَلُ^۸ أَسْأَلُ^۹

غیر از این ۲ مورد هر چیزی قبل از اسماء شرط نباید و در آنها عمل کند سبب بطلان عمل این اسماء در جزم می شود.

ان من اطلب^۹ يجد^۹
اسم ان خبران

* همه اسماء شرط مبنی هستند بجز ائی (به سبب ملازمش با اضافه)

اعراب السماء شرط

(مبتدی اعرابش مجلس می شود)

حیر ← وقتی قبش حرف حیر باشد

عَمَّا سَمَاءِ أَسْمَالٍ
عن ما (ما محلاً مجزوم به حرف من)

← قبش مضاف باشد

عَلَامٍ مِّنْ تَصْرِيْفٍ أَضْرِبُ
مضاف الیه محلاً مجزوم

← رفع ← وقتی بعدش فعل لازم بیاید

(این اسماء می شوند مبتدا و فعل شرط + جواب

می شود خبر)

مِنْ يَذْهَبُ أَذْهَبُ مَعَهُ
مبتدا محلاً مرفوع
جمله خبریه محلاً مرفوع

← نصب ← وقتی مفعول فيه باشد (ظرف زمان - مکان)

مَتَى يَلْقَى أَقَمُ
مفعول فيه محلاً منصوب

← مفعول مطلق در صورتی که اضافه به مصدر شود
(یعنی دلالت بر حدث کند)

أَيُّ صَنْتَرِبٍ لِّصَنْتَرِبٍ أَضْرِبُ
مفعول مطلق لفظاً منصوب

← مفعول به در صورتی که بعدش فعل متعدی بیاید
که مفعول به نداشتیم باشد

مِنْ تَصْرِيْفٍ أَضْرِبُ
مفعول به محلاً منصوب

در صورتی که فعل متعدی باشد و
مفعول به ضمیر این اسماء باشد (یعنی
فعل خودش مفعول دارد) قاعده استعجال
جاری می شود.
مِنْ يَلْقَى أَقَمُ
مفعول عنه

دخول فاء بر جواب شرط ← وجوبی، درجایی که نتوانیم جواب شرط را به عنوان شرط قرار دهیم
باید بر سر جواب شرط، فاء بیاوریم

← وقتی جواب شرط، جمله اسمیه باشد
مِمَّا أُرِدْتُمْ فَإِنَّ مَسْعِدَ لِقَضَائِهِ
جواب شرط جمله اسمیه

← وقتی جواب، مقرون به (قد- سین یا سوف) باشد
مَنْ مَدَّحَكَ بِمَا لَيْسَ فِيكَ فَقَدْ ذَمَّكَ
إِنْ فَعَلْتَ السُّوءَ فَسُئِلْتَ الْبَدَامَةَ

← وقتی با (ما یا لن) منفی شده باشد
إِنْ جَاءَنِي صَيْفٌ فَمَا أُطْرِدُهُ - قَلْبٌ أُطْرِدُهُ

← وقتی جواب، فعل جامد باشد
إِنْ أَسَاءُوا فَبُئِسَ مَا فَعَلُوا

← وقتی جواب شرط، فعل طلب باشد
إِنْ سَقَطَ عِدْوُكَ فَلَا تَسْمُتْ بِهِ
امر

إِنْ لَيْتَ تَعَبْتُ اللَّهَ أَقْلًا تَسْتَلِ أَمْرَهُ

← جوازی ← وقتی جواب شرط، مضارع مثبت باشد

مَنْ يَطْلُبُ نَجْدًا - فَيَجِدُ (بخط و وجود فاء دیگر مجزوم نمی شود - جمله اسمیه خبر برای مبتدای مجزوم است)

موارد امتناع دخول فاء
بر جواب شرط
وقتی جواب شرط

← فعل ماضی متصرف مجرد از قد (همراه با قد نباشد)
مَنْ صَبَرَ ظَفِرٌ

← مضارع منفی به لم (معنای ماضی منفی می دهد)
مَنْ حَادَ لَمْ يَنْزُقْ

← مضارع منفی به لای که برای نفی مستقبل نسبت
إِنْ تَعَدَّوْا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُصَوِّحُوا

* اگر لای برای نفی مستقبل باشد فاء بر سر جواب می آید
و مرفوع می شود (بنابر تقدیر مبتدا)
فَمَنْ يُؤْمِنْ رَبَّهُ فَلَا يَجِفُّ خُفَّاهُ وَلَا رِجْلَاهُ

جواب شرط مضارع مرفوع - خبر برای مبتدای مخدوف

← جملی اسمیه، خبریه موجب غیر منسوخه (نواسخ
بر سرش نیافه باشد)

شروط دخول اذا فحاشیه
بر جواب شرطی که جمله اسمیه
است

← اذات شرط، این و اذا باشند

إِنْ تَسْتَأْذِنُ بَلِيَّةٍ إِذَا هُمْ يَتَسَوَّلُونَ
جواب شرط جمله اسمیه

إِذَا تَقَوْلُ الْخَبِيثِ إِذَا هُوَ يَظْهَرُ خَبِيثٌ
جواب شرط جمله اسمیه

إِنْ أَطَاعَ بَكَرٌ فَسَلَامٌ عَلَيهِ

جمله دعايي است و اذا نيافه (ربط ممتنع شده)
* (بايد هر ۲ شرط را دارا باشيد)

إِنْ دَعَلَتْ عَلَى الْقَوْمِ فَمَا هُمْ بِمَأْمُونٍ لَكَ

ربط با اذا صورت نكرمه حول منفى است

إِنْ تَقِيْبَ بَرِيْدًا فَإِنَّ أَمْرًا عَاصِرًا (ربط با اذا صورت نكرمه حول مسبوخ

به اِنْ سنده)

مِنْ يَجْتَمِعُ مَهْوٍ يَجْمَعُ (اذا يباينه حول ادات شرط ، اِنْ و اِذَا سَمِيَتْ)

اگر شرط و قسم در يك جمله واقع شوند، از آن جهت كه هر دو نياز به جواب دارند، قانون طى اين است كه جواب برائى اولى و دومى بى نياز از جواب باشد

إِنْ تَقْلَصَ لِي الْعَمَلُ وَاللَّهُ أَضَاعَفْتُ لَكَ الْأَجْرَ
حرف شرط قسم جواب شرط

اگر بر شرط و قسم، چيزى مقدم شود كه نياز به جواب دارد (مثل مبدا - اسم كان و...

جانب شرط را ترجيح مى دهيم.

رَبُّهُ وَاللَّهُ إِنْ يَدْرُسْنِي أَلْقِمَهُ
مبدا قسم حرف شرط فعل شرط جواب شرط
خبر

يَكُونُ عَمِيْرًا إِنْ يُدْنِبُ وَاللَّهُ أُفْرِدَنِي
اسم يكون فعل شرط جواب شرط
خبر يكون

اگر قسمى كه مقرون به فاء است مؤخر از شرط شود، جواب را برائى قسم

قرار مى دهيم.
إِنْ أَطَقْتُ اللَّهُ (هُوَ الْعَمْرَانِ) لِيَقْمِرَنَّكَ بِنِعْمَةٍ
فعل شرط قسم جواب قسم شرط (ما هو وما هو من)

عطف مضارع ← بر فعل شرط ← جزم : به دلیل عطف به ماقبل
به وسیله فاء یا واو

نصب : به تقدیر آن ناصبه
این تیرنی فیتحدین - فیتحدین اکرمک
فعل شرط عطف مقطوع
فعل شرط جواب شرط

جواب شرط ← جزم : عطف به ماقبل

نصب : به تقدیر آن ناصبه
رفع : خبر برای مبدای محذوف

این تقفوا ما فی صدورکم أو تدوه یعلمم الله و یعلمم

توجه : یعلمم : عطف به ماقبل

یعلمم : به تقدیر آن ناصبه

یعلمم : خبر برای مبدای محذوف

حذف شرط إن و جوابش ← وقتی هر دو (فعل شرط و جواب شرط) منفی به لا

این تیرنی أترک و ألا فلا

هم فعل شرط هم جواب شرط حذف شده

(و إن لا (ألا) تیرنی فلا أترک)

فعل شرط جواب شرط

وقتی یکی از آن دو منفی به لا باشد

تیرنی و ألا اعتب علیک

(فعل شرط حذف شده)

و إن کان لک عدو فلا (جواب شرط حذف شده)

* اگر فعل شرط ، ماضی یا مضارع منفی به لم باشد ، حذف جواب شرط جایز است
به شرط آنکه : ← معنای جواب شرط بر فعل مقدم نشود .

هو ظالم این فعل

← یا فعل شرط ، آن را احاطه کند .

هو این فعل ظالم

فعل مضارع جواب شرط این
به شرطی مجزوم می شود که
← فعل شرط دلالت بر طلب کند
← فعل مضارع مجرد از فاء و واو نیست باشد
← فعل مضارع مسبب و بیان کننده علت باشد

أَطْلَبُ تَعَدُّ - لَا تَلْفُظْ قَدْ دَخَلَ الْكِنَةَ - أَيْنَ سَبَّكَ أَرْزُوكَ - لَيْسَ تَقَىٰ أَخْلَصُ -
لَعَلَّ اللَّهُ يَرْهَقَنِي أَتَيْتُ - أَلَا تُضْعِفَانَا تَلْقَمَكَ ← هکلی دلالت بر طلب دارند

* لَا تَدْنُ مِنَ الْأَسَدِ تَهَلَّكُ مجزوم جایز نیست چون علت هلاک شدن ، نزدیک شدن به شیر نسبت

✓ لَا تَدْنُ مِنَ الْأَسَدِ تَسَلَّمُ مجزوم جایز است چون عدم نزدیک شدن به شیر
سبب سلامت است

* در جمع شرطیه واجب نیست که فعل شرط ، طلب محض باشد پس هر چیزی
که دلالت بر طلب کند هم می تواند فعل شرط باشد
صه احد تک

اسم فعلی که معنای اهد (طلب) دارد

فاعل: اسم مرفوعی که مقدم شده بر آن فعل تام معلوم یا شبه فعل و فاعل اسناد داده شده به فعل (یعنی بین فعل و فاعل رابط اسنادی برقرار است)

نَبَغَ الدَّارِسُ - الدَّارِسُ نَابِعُ اَبُوهُ
فاعل فاعل

* رابط اسنادی: یعنی نسبت داخل یک کلمه به کلمه دیگر به گونه ای که فایده نامی داشته باشد و صحیح باشد سکت بر آن

شروط فاعل ← فعلش مقدم بر آن باشد. چرا که اگر مؤخر باشد، در علم نحو، ابتدا نامیده می شود.

← فعلش باید تام باشد. چرا که اگر فعل ناقصه باشد، اسم آن فعل نامیده می شود نه فاعل

← فعلش باید معلوم باشد چرا که اگر مجهول باشد، نائب فاعل است

← باید فاعل به فعل نسبت داده شده باشد وگرنه فاعل نسبت

مقصود از شبه فعل: مصدر - اسم فاعل - افعال تفضیل - صفت مشبیه - صیغه مبالغه - آنچه در برابرند معنای فعل است (اسم فعل)

فاعل لفظاً مجرور است ← وقتی به مصدر اضافه شود. مصدریت من سبغاء المریضین

فاعل - لفظاً مجرور
محل وقوع

← یا وقتی حرف زائد (باء - من - لام) بر آن داخل شود.

لغی بالعلم جلیه - ما زارنی من اجد - هیجات هیجات

ایمان تو عدون

لفظاً مجرور محل وقوع

ATLAS

* وقتی حرف چیز زائد باشد نیاز به متعلق ندارد.

حرف زائد ← حروف زائد مشهور : باء - من - لام - ک
 ← حروف زائد غیر مشهور : ای - عن - علی - فی

حذف فعل ← جوازی . نَعَمْ أَخْوَك (در جواب کسی که پرسیده آیا کسی از من استغنا کرد؟)

← وجوبی ← در جایی که تفسیر کنند فعل بعدش

اِذَا الْبُوكُ أُمِرَكَ بِلِنُومِ الرِّصَانَةِ فَأُطَقَةُ

فاعل برای فعل محذوف ← فعل محذوف را تفسیر می کنند

حائز نیست که قبل از الْبُوكِ بِيكِ أُمِرَكَ بیاوریم چون مفسر

و مفسر در بیک جمله جمع نمی شوند

مِنْ فَعْلٍ وَفَاعِلٍ رَابِعًا اسْمًا وَهُوَ دَارِدٌ . بِه حَكْمِ اِيْنِ رَابِعًا ، اِحْكَامًا مِنْ فَعْلٍ وَفَاعِلٍ وَهُوَ دَارِدٌ اِرْجِيَتْ :

مفرد
ذهب عمل
مثنی
ذهب و جلاان
جمع
ذهب و جلون

عدد ← فاعل و فاعل ← اسم ظاهر ← فعل همیشه مفرد (خواه فاعل

ضمیر ← الر ضمیر برای مفرد بود ← فعل مفرد

علی ذهب

ضمیر برای مثنی ← فعل مثنی

رجلاان ذهبان

ضمیر برای جمع ← فعل جمع

رجلون ذهبوا

جنس ← اسم ظاهر : اگر فاعل اسم ظاهر بود ، مؤنث حقیقی متصل به فعل متصرف

بعضی فعل و فاعل
فاعله باشد

بود ← واجب است الحاق تاء به فعل

جاءت مريم

فاعل اسم ظاهر مؤنث حقیقی

نکته : اگر یکی از این شرایط از بین برود ، الحاق تاء جوازى است .

طلع - طلعت الشمس ، سافر - سافرت اليوم همد -

تعلم - تعلمت الجارم .

ضمیر : اگر فاعل ، ضمیری بود که به مؤنث برمیگردد ، الحاق تاء وجودی است

ATLAS

(چه مؤنث حقیقی باشد چه مجازی - فعل جاعده باشد یا متصرف)

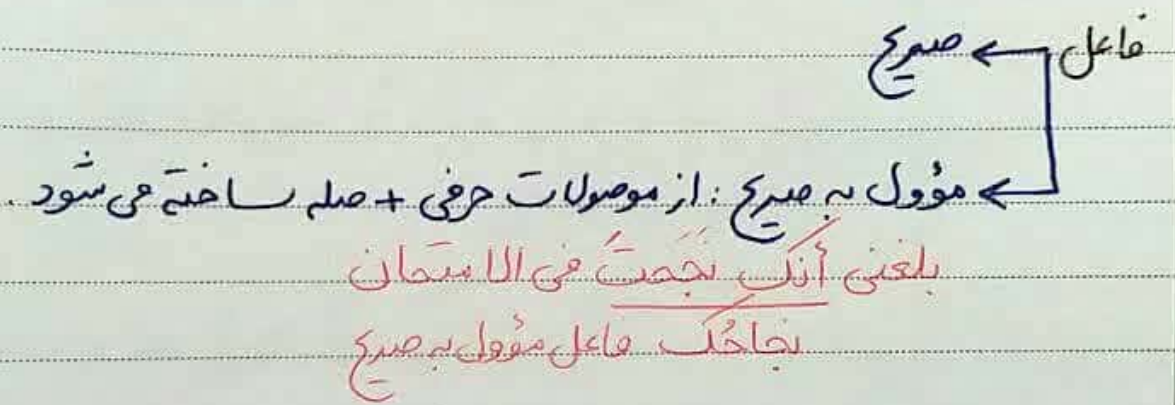
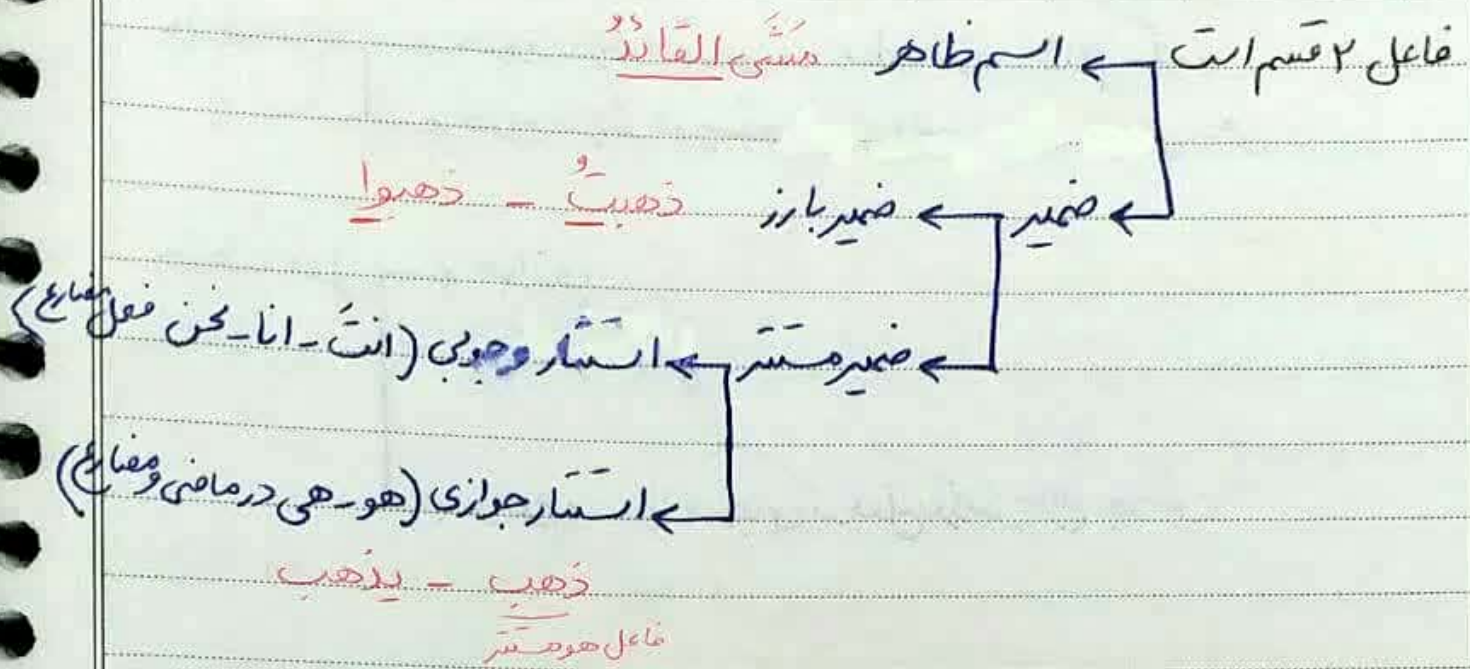
الشمس طلعت - همد لبست فی الدار - الصاة تعلمت

* اگر بین فعل و فاعل با (إِذَا) فاصله شود ← نباید به اخذ آن (تاء) اضافه کنیم.

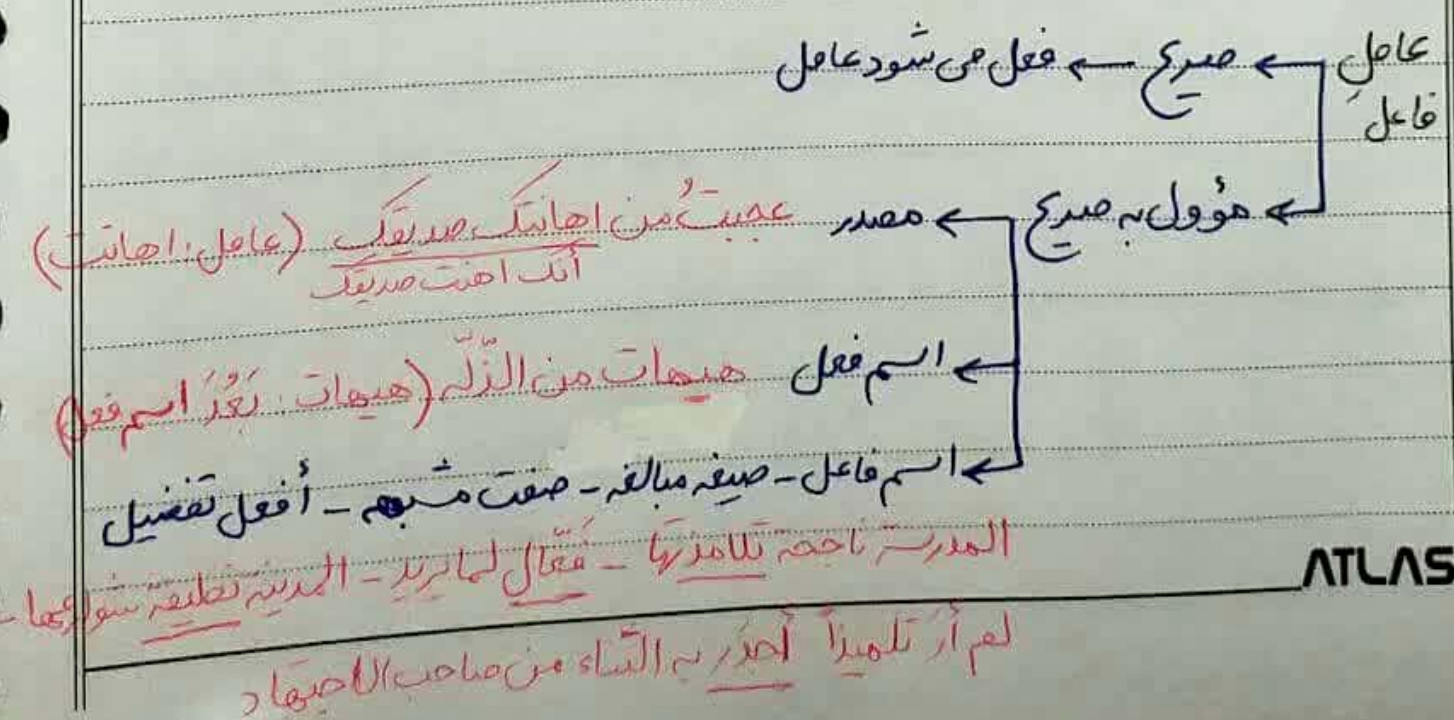
ما قاموا بالاهند - ما زارتنا إلهی
به اعتبار معنی هستند چون فاعل در حقیقت محذوف است

(ما قاموا إلهی بالاهند)
فاعل محذوف

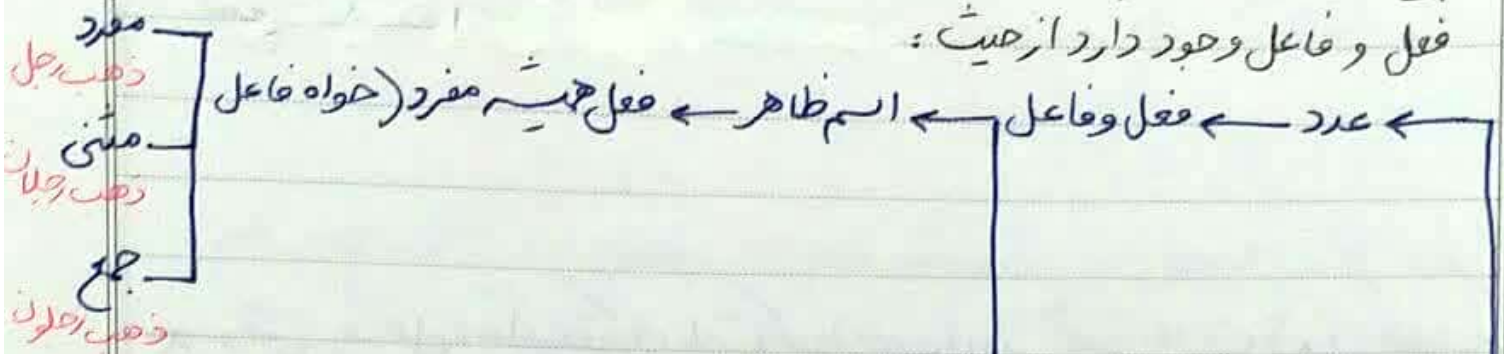
* وقتی فاعل، علم مذکری باشد که دارای علامت تانیث است (مثل: طلعة - برکت)
جانر نسبت که تاء تانیث به آخر فعلشان اضافه کنیم.



* مهم ترین موصولات حرفی : أن ناصبه - لو - كي - ما - ان



بین فعل و فاعل رابطه اسنادی وجود دارد. به حکم این رابطه، افعال بین فعل و فاعل وجود دارد از حیث:



ضمیر ← اسم ظاهر ← الف ضمیر برای مفرد بود ← فعل مفرد
علی ذهب

ضمیر برای مثنی ← فعل مثنی
رحلات ذهباً

ضمیر برای جمع ← فعل جمع
رحلون ذهبوا

جنس ← اسم ظاهر: اگر فاعل اسم ظاهر بود، مؤنث حقیقی متصل به فعل متصرف بود ← واجب است الحاق تاء به فعل
جاءت مريم
فاعل اسم ظاهر مؤنث حقیقی

نکته: اگر یکی از این شرایط از بین برود، الحاق تاء جواز است.
طلع - طلعت الشمس و سافروا سافرت اليوم هدد - نغم - نعت الجارم

ضمیر: اگر فاعل، ضمیری بود که به مؤنث برمیگردد، الحاق تاء وجود است (چه مؤنث حقیقی باشد چه مجازی - فعل جاعده باشد یا متصرف)

الشمس طلعت - هدد لیسبت فی الدار - العتاة تعلیت

موارد و جوبی تقدم
مفعول بر فاعل

وقتی فاعل محصور است ←

إِذَا هَدَىٰ النَّاسَ الدِّينَ الْقَدِيمَ - مَا هَدَىٰ النَّاسَ
مفعول فاعل مفعول فاعل

إِلَّا الدِّينَ الْقَدِيمَ
فاعل

مفعول ضمیر متصل و فاعل اسم ظاهر باشد ←

أَفَادَنِي طَائِفُكَ
مفعول فاعل

ضمیری به فاعل متصل باشد که به مفعول برمی گردد ←

إِنِّي أَبْرَاهِمَ رَبِّي
مفعول فاعل

قاعده : ضمیر به ما قبل برمی گردد.

استثناء قاعده
(یعنی ضمیر به ما بعد برمی گردد)

بازگشت ضمیر از صید فاعل به صید ←

الْكَرِيمُ الضَّعِيفُ
مفعول

بازگشت ضمیر صیغی بر چیزی که آن را تفسیر می کنند ←

بِعَمِّهِ جَالًا عَلَيَّ - رَبِّي لَسِيًّا زَارِي - إِنَّ هِيَ إِلَّا حِيلَتْنَا الدُّنْيَا
هو مفعول فاعل مفعول فاعل

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ
مفعول فاعل

تقدم جوارزی مفعول بر فاعل ← وقتی قرینه معنوی باشد

فَهَمَّ الْمَعْنَىٰ مُوسَىٰ
مفعول فاعل

وقتی قرینه لفظی باشد ← ضرب أخاك بالامير
مفعول فاعل

تقدم و جوبى مفعول
بر فعل و فاعل (مردم)

وقتی مفعول صدارت طلب باشد

هین رأیت - آیا تصرفت أصرت
مفعول مفعول

وقتی فعلش بعد از فاء جزاء در جواب اُما بیاید و

مفعول دیگر نداشته باشد

أما السیف فلا تقهر - أما الیوم فأر واحبک
مفعول مفعول

وقتی مفعول ضمیر منقصل باشد

اتاک بعد
مفعول

مگر زمانی که به وسیله اِلا مؤخر باشد

ولا بعد اِلا اتاک
مفعول

Subject:

26

نائب فاعل

درس ۱۵

Year:

Month:

Date:

نائب فاعل: اسم مرفوعی که مقدم شده بر آن فعل مجهول و نسبت داده شده به آن
 ضَرْبٌ رِيْدٌ

کوه ساخت ← فعل متعدی باشد - فاعل حذف شود - مفعول جانشین فاعل و مرفوع مانند فاعل (به آن نائب فاعل می گویند و فعل مجهول می شود)
 ← اسم مفعول به مثابه فعل مجهول (یعنی تمام احکامی که بین فاعل و فعل معلوم است، بین نائب فاعل و فعل مجهول برقرار می باشد)
 ← فعل باید متصرف باشد

ضَرْبٌ رِيْدٌ ← ضَرْبُوا (واو نائب فاعل)

اگر فعل متعدی بیش از یک مفعول داشته باشد ← مفعول اول به عنوان نائب فاعل، مرفوع می شود و بقیه مفعول ها منصوب باقی می مانند
 كَسَى الْأَمِيرُ الْفَقِيرَ ثَوْبًا ← كَسَى الْفَقِيرَ ثَوْبًا
 نائب فاعل

أَرَى أَخِيكَ الْعِلْمَ مُقْبِلًا
 نائب فاعل - مرفوع به واو

اگر در جمله مفعولی نبود که نیابت از فاعل کند ← مصدر (مفعول مطلق) و طرف (مفعول فيه) نیابت از فاعل می کنند به شرط آنکه ← متصرف باشند
← محض باشند

صَدْرٌ صَدْرٌ شَدِيدٌ - سَهْرَةٌ لَيْلَةٌ الْأَسْنُ بِالْقُرْآنِ
نائب فاعل نائب فاعل
مصدر محض به وسیله شدید

متظور از متصرف بودن این است که بیش از یک استعمال داشته باشند
بنابر این مفعول مطلق هایی مثل (سبحان و معاز) چون فقط به صورت
مفعول مطلق استعمال می شوند و (لدی و اذ) چون فقط به صورت ظرف
به کار می روند نمی توانند نائب فاعل باشند

محض شدن مفعول مطلق با
← صفت قِيمٌ قِيمٌ شَدِيدٌ
← بیان نوع خِدْمَتٌ خِدْمَتِ الْأَمِيرِ
← بیان عدد صُرْبَتٌ صُرْبَتَانِ

محض شدن ظرف با
← صفت صَيْغٌ صَيْغٌ يَوْمٌ حَاعِلٌ
← مضاف الیه صَيْغٌ صَيْغٌ يَوْمِ الْحَجْرِ
← علمیت صَيْغٌ صَيْغٌ رَمَضَانَ

محجور به حرف جر نیز می تواند نائب فاعل باشد (به شرطی که با حرف تعلیل
محجور نشود) مَرٌّ بِالْبَيْتَانِ - نَظْرٌ فِي الْأَمْرِ

محلله مرفوعه نائب فاعل

لفظاً محجور - محلاً مرفوع نائب فاعل بودن

اگر محجور مؤنث باشد به فعل آن نایب می چسبد . مَرٌّ مَرٌّ
و جایز است جار و محجور را به فعل مقدم کرد . مَرٌّ مَرٌّ

مبتدا: اسم مرفوعی که باید خالی از عوامل لفظی باشد تا بتوان خبر را به آن اسناد داد. العلم مفید

منظور از عوامل لفظی: عوامل غیر زائده است. چرا که عوامل زائده (حرف جر زائد معمولاً بعد از نفي و استفهام می آید) می توانند بر مبتدا داخل شوند و مبتدا لفظاً محجور و محلاً مرفوع می شود.

هل من عالم في المدينة - رأيت رجلاً وصيغ أخرج بأدب مقاماً علياً
مبتدا - لفظاً محجور محلاً مرفوع

خبر: چیزی که به مبتدا نسبت داده می شود و معنای مبتدا را کامل می کند.
العلم مفید

مبتدا ← صريح
مؤول به صريح
أَلَمْ يَتَّقُوا خَيْرَ لَكُمْ
صيا ملتم

جایگاه های آمدن مبتدا
← ابتدای جمله ابتدائی القباعة عني
← ابتدای جمله حالیه سرت والقمر في كبد السماء
← ابتدای جمله وصفیه رأيت رجلاً يده طويلاً
← ابتدای جمله خبریه الظالم مرتفع و جدم
← ابتدای جمله صلّه زارني الذي أوره خطيب

مبتدا خبر
الظالم مرتفع
مبتدا خبر

اصل در مبتدا این است که معرفه باشد (برای اینکه خبری که از آن داده می شود دارای قایده باشد)
اما اسم نکره مفیده هم می تواند مبتدا واقع شود.

اسم نکره در ۲ صورت دارای قایده است
← اگر خاصه باشد ← آن را به معرفه نزدیک می کند
← اگر عام باشد ← عمومیت نکره باعث می شود که تمام افراد جنس خود را در برگیرد و به معرفه به ال شباهت پیدا کند

تخصیص نکره
← وقتی که دارای وصف باشد (صفت) **خطیب عالم زاربا**
← به وسیله مضاف الیه **حلیه ادب حیدر حلیه** - **کل سندی السعاده**
← با عمل کردن در مابعدش **رحمة فی الخیر حین**
← با مصغرتن **کتب هذب اخلاقی**
دائم الامانه (مبتدا محذوف)

نکره عام
← زمانی که از نکره، اراده عموم افراد شود **انسان خیر من بعدیته**
← وقتی که بعد از استفهام یا نفی بیاید **هل احد فی الدار - ما عاقل فی القوم**

مسوغات ابتدایه نکره
← وقتی بعد از ظرف یا جار و مجرور بیاید **عیدی مال - کل عالم حفرة**
← وقتی ابتدای جمله حالیه بیاید **سرمیا و محم قد اضاء**
← برای دعا بیاید **ویل للطفیقین**
← وقتی از آن اراده تعجب شود **عجب کزید**
← بعد از (اذا فی شیه) بیاید **تظرت فی اذنا یرتدکم القصر**
← بعد از (لولا) بیاید **لولا اجتهاد لساد الناس کلهم**
← از آن اراده تنويع شود **الدهر یوملک و یوم علیک**
← چیزی که صلاحیت مبتدا شدن را دارد به آن عطف شود **رجل و امرأة فقیرة علی البیت**

اصل در خبر این است که نکره باشد اعمی تواند به صورت معرفه هم واقع شود

← وقتی مبتداهم معرفه باشد هو اُبی - هذا مولانا
مبتدا خبر

درس ۱۷

مرتبه مبتدا و خبر

اصل در مبتدا ← بر خبر مقدم شود چون محکوم علیه است (حکم بر آن بار شده)

اصل در خبر ← مؤخر شود چون محکوم به است (به وسیله آن بر مبتدا حکم می شود)

* البته رعایت نکردن این اصل گاهی واجب و گاهی جایز است *

موارد و جوی تقدم خبر بر مبتدا ← وقتی خبر ظرف یا جار و مجرور بوده و مبتدا نکره باشد

عندی غلام

← وقتی خبر اسم استفهام باشد

أین الطریق؟ - کیف حالک؟

← مبتدا به وسیله اَلَا یا اِنَّمَا محصور شده باشد

مَا عَادِلٌ اِلَّا اللّٰهُ - اِنَّمَا عَادِلٌ اللّٰهُ
مبتدا خبر مبتدا

← مبتدا دارای ضمیری باشد که به خبر برگردد

فی الارض صاحبها

موارد و خوبی تقدم
مبتدا بر خبر

ما تعصب ما أحسن الصدق
کم خبریه کم عید می سیت آبی
أسماء شرط واستفهام
من یسئل کثیر - من فی الدار؟

یا مضارع به اسماء شرط واستفهام باشد
علام من نکره أکونه - علام من فی الدار؟

یا با کلماتی که صدارت طلب هستند همراه شود. ^{الحیاه} للموت می رضا الله خبر من

وقتی مبتدا و خبر در تعریف و تکیه مساوی باشند و قرینه ای که مقصود کلام
را بیان کند نباشد

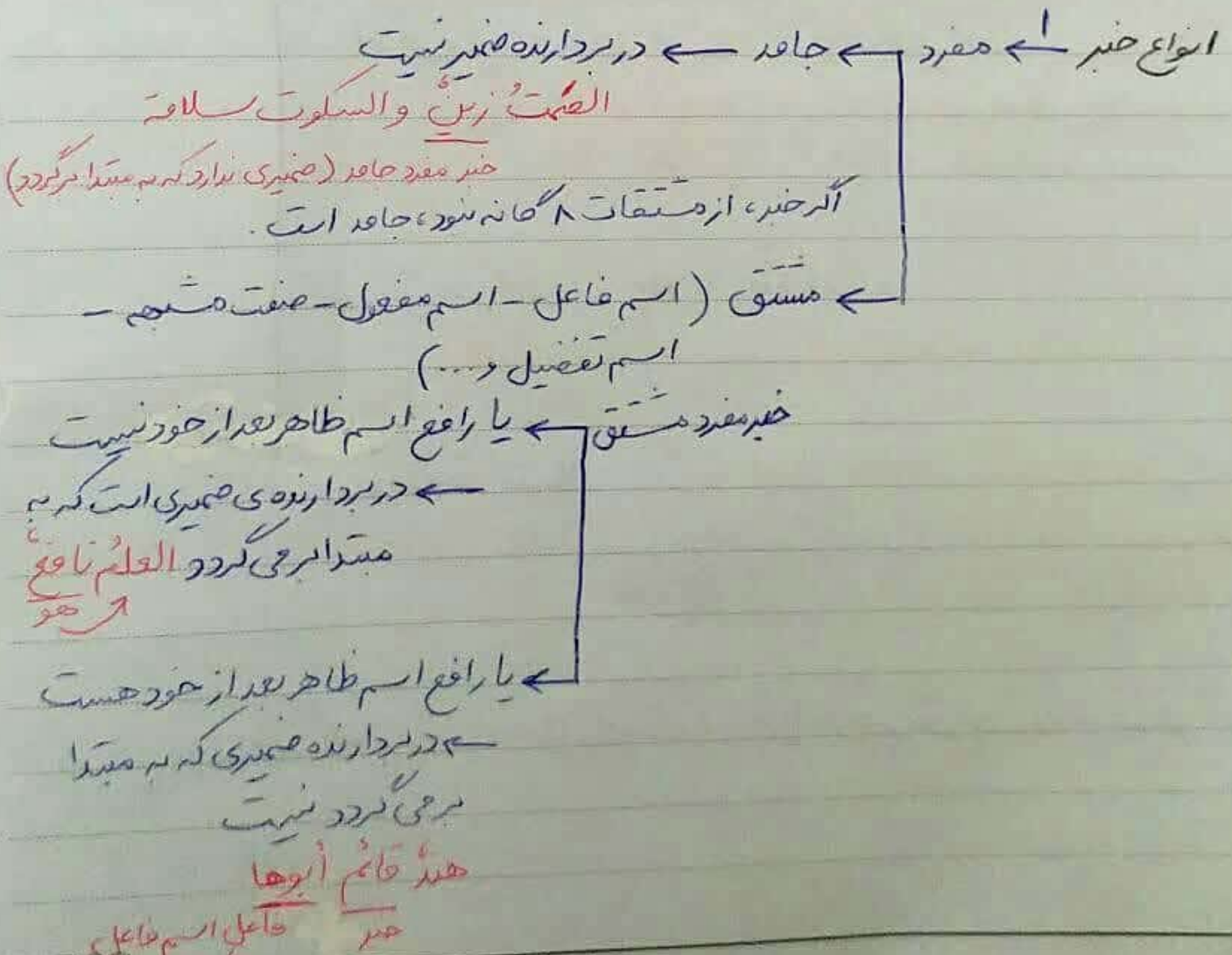
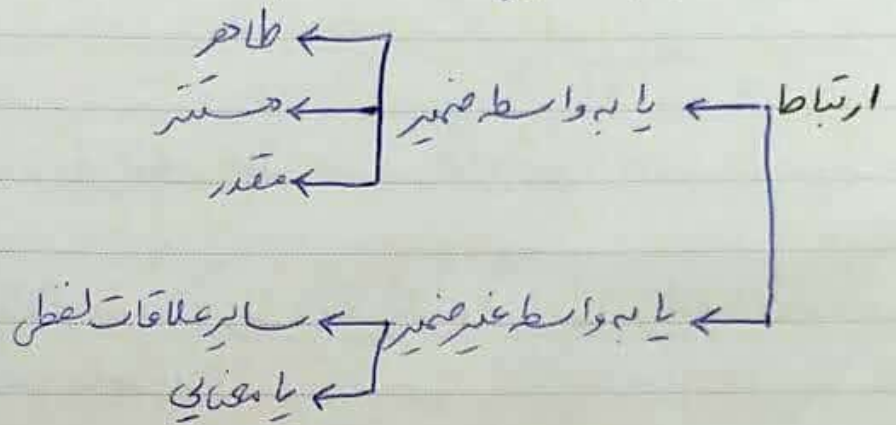
أحوک سدی - أکر صدق سدا أبلغ صدق خلیه
اذا أکر قرینه ای در جمله باشد، تقدم خبر جائز است
مثل: رجل صالح حاضر یا حاضر رجل صالح
مبتدا خبر مبتدا مبتدا مؤخر

وقتی خبر محصور به إلا یا آنها باشد.
ما اللسان إلا حاسر - إنما الجاهل من لا یعبر

وقتی خبر جمله طلب باشد الدرهم الفقه - أحوک لا تؤذیه
یا فعلی که رافع ضمیر مبتدا باشد. الحاکم أنصف فی حکم
مبتدا خبر

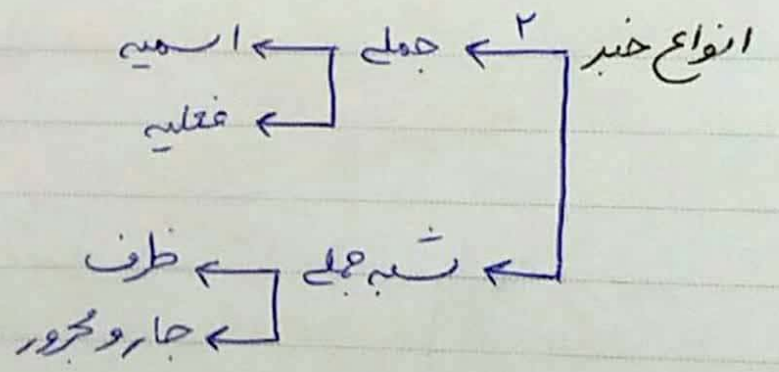
در غیر مواردی که گفته شد، جائز است که مبتدا بر خبر مقدم شده یا مؤخر شود.

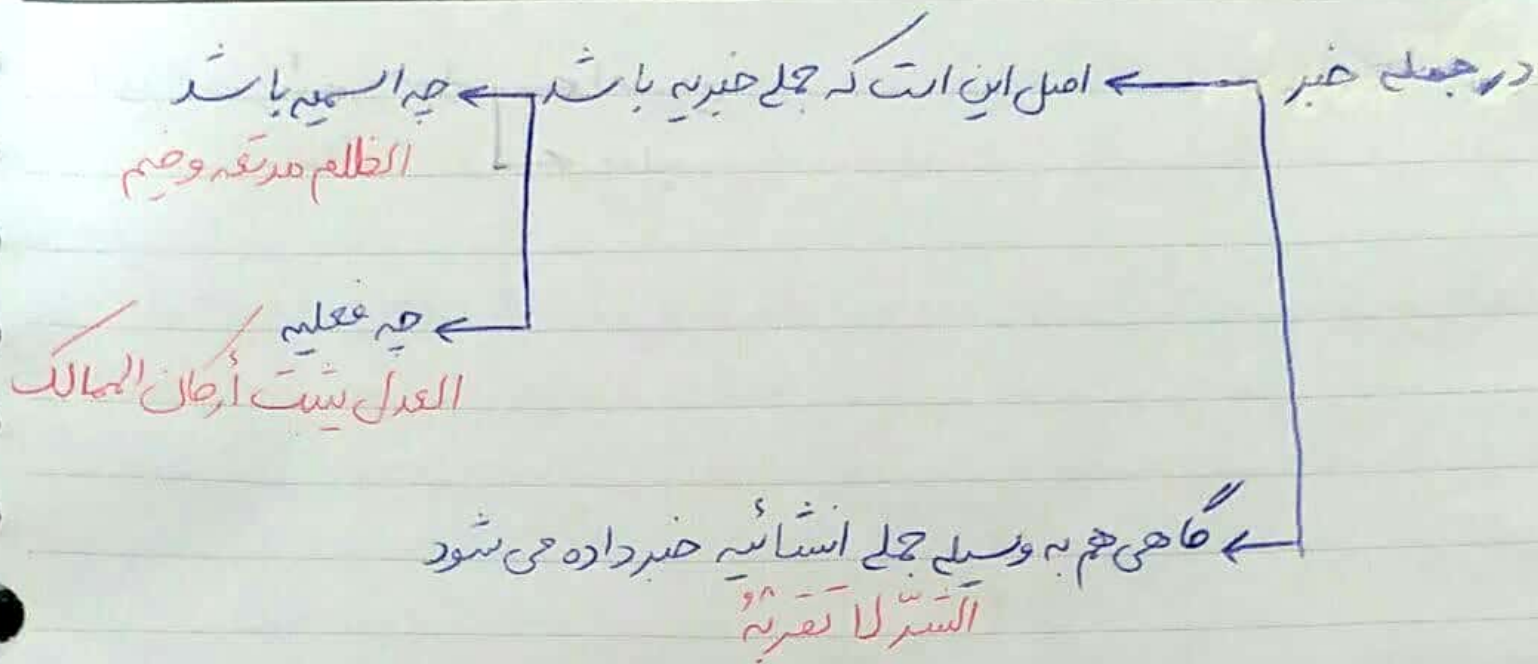
علاقات خبر به مبتدا : از آن جهت که بین مبتدا و خبر رابطه ای استادی است و خبر آن چیزی است که نمونه از آن فایده می برد و معنای مبتدا را کامل می کند، با این بیان واجب است از باب ضرورت که بین خبر با مبتدا ارتباطی که یا به واسطه ضمیر (که یا ظاهر یا مستتر یا مقدر است)، یا به واسطه غیر ضمیر (سایر علاقات لفظی یا معنایی)



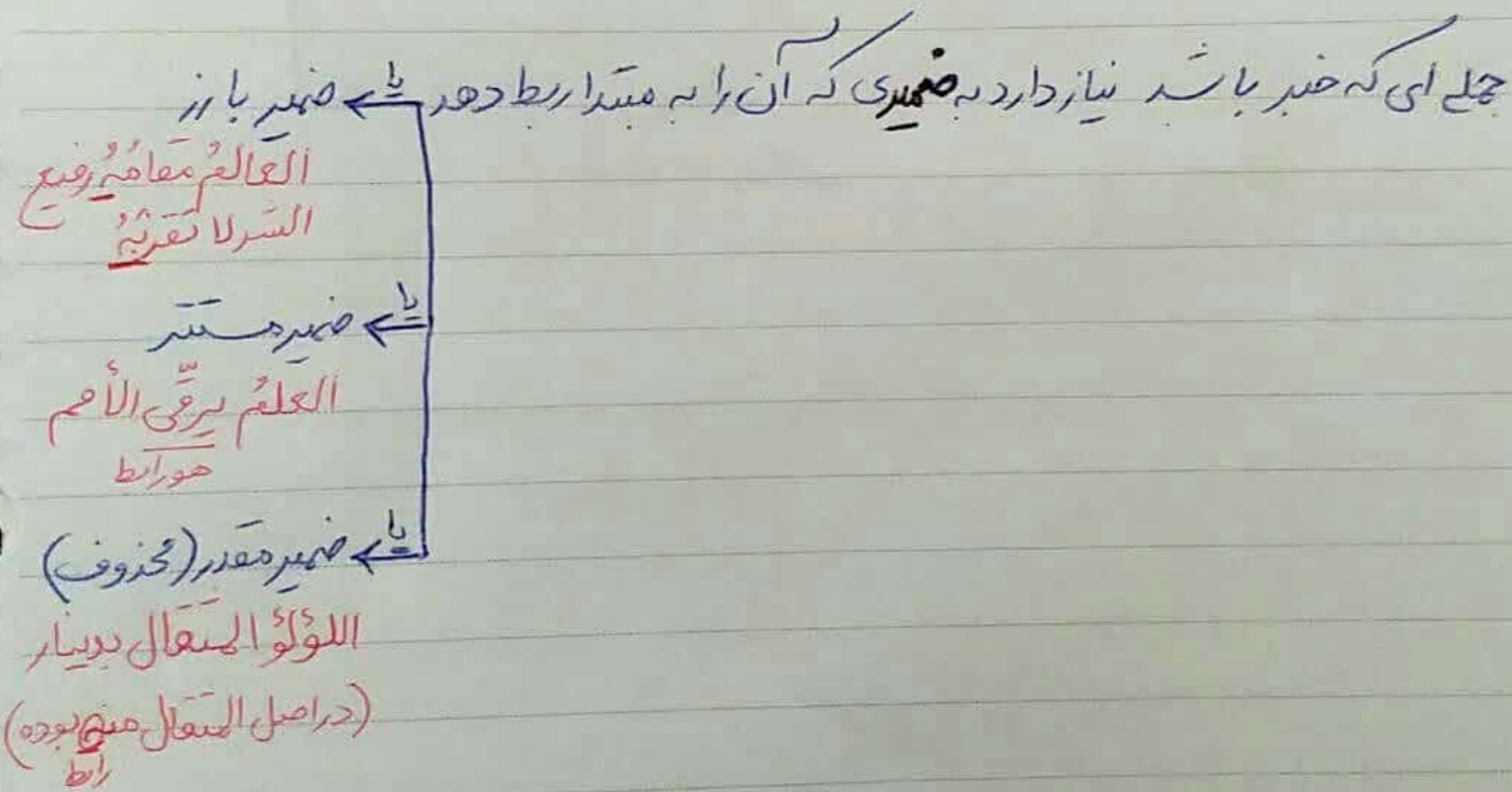
اگر خبر مفرد در بردارندهی خبری باشد که به مبتدا عود کند ← باید در همه احوال
با مبتدا مطابقت کند. **زید قائم - مریم قائمه - الزیدان قائمان - المریجات قائمات**

اگر خبر، اسم جامع یا مشتقی باشد که رافع اسم ظاهر است ← مطابقت لازم نیست
الألوان سبعة - الجملة نوعان - الكلمة لفظ - اسم جامع
الزیدون قائموا أمهم - الحیدرات قائموا أوهن ← خبر متوق
خبر / خبر رافع دارد / خبر
به صورت مذکر آمده و تنقیح ندارد





به جمله فعلیه ، جمله شرطیه ملحق می شود اللهم اذا اطعمته لوفعك
جمله فعلیه (شرطیه)



جمله علاوه بر ضمیر می تواند با مبتدا مرتبط شود. در صورتی که خبری از خبر، عیناً مانند مبتدا شود.
به گونه ای که ← لفظ مبتدا تکرار شود. القارعة والقارعة - المیوة ما المیوة

← معنای مبتدا تکرار شود. الذین یزرعون العین لا یجمل عقاب المفسدین
(در معنا: این المفسدین، الذین یزرعون العین)

← با اشاره ای که بخشی از خبر باشد به آن اشاره شود.
الاقتصاد ذلک نصف العنی

هرگاه جمله ی خبر از نظر معنا دقیقاً عین مبتدا باشد نیازی به رابط ندارد.
هو اللہ احد
مبتدا خبر (می بیارار رابط - یا رابط اللہ احد)
جمله اسمیه

اگر شبه جمله بخواند خبر یا جار و مجرور شود ← باید به وصف یا فعل محذوفی تعلق داشته باشد و در حقیقت، آن وصف محذوف یا فعل محذوف خبر است.
الورقاء فوق الشجر که در اصل تعلق فوق الشجر بوده

هرگاه متعلق ظرف یا جار و مجرور (شبه جمله) به وجود مطلق دلالت کند، (مانند بکون و کائن) ← باید حتماً حذف شود چون ذکر آن فایده ای ندارد.
اما اگر مقید به صفتی باشد، ذکر آن واجب است. مثل: الورقاء مغرره فوق الشجر - عندی زیند ناظم

البته اگر قرینه ای داشته باشد، می توان آن را حذف کرد. العاریس فوق الجواد
(العاریس رأب فوق الجواد)

هرگاه وصف بعد از نفی یا استفهام بیاید و در اسم ظاهر یا ضمیر منفصل عمل کند و ما بعدش در فروع می شود که می نیاید از خبر است (بنا بر خبر بودن - سید محمد حسینی)

میا عالم^۶ احوک بالامر - هل عارف^۶ انما بحالی
 نفی مبتدای وصفیه استفهام مبتدای وصفیه

نکات در مورد مبتدای وصفیه

برای اینکه مبتدای وصفیه صورت بگیرد باید در معنای مرفوعش اتفاق کند اگر چه مرفوع اتفاقاً نکند، مبتدای وصفیه نیست

ما قائم^۶ الواه برید
 نفی خبر معتمد فاعل قائم مبتدای موصوفه

مرفوع وصف باید اسم ظاهر یا ضمیر منفصل باشد. بنا بر این اگر مرفوع، ضمیر مستتر بود، مبتدای وصفیه نیست

زید^۶ لا واقف ولا قاعد
 مبتدای خبر (ضمیر مستتر) مبتدای وصفیه نیست

نفی و استفهام می تواند حرف یا غیر حرف باشد

کف جالس^۶ غلاماک - لیس منطلق^۶ احواک
 اسم استفهام اسم فاعل - سید محمد حسینی غیر حرف مبتدای وصفیه فاعل مبتدای موصوفه

نفی می تواند صریح باشد (لیس - ما - لا که مستقیماً بر نفی دلالت دارند) یا تاویل باشد

انما قائم^۶ عنداک (به معنی: ما قائم^۶ ایا عنداک)
 غیر داهب بنوک (به معنی: ما داهب بنوک)

رابطه عددی بین وصف و فاعل

۱- اگر هم وصف و هم فاعل مفرد باشند دو وجه اخرابی دارند:

- ← وصف: مبتدای وصفی - فاعل: سر مسد (جائزین) خبر
- ← وصف: خبر مقدم - فاعل: مبتدای مؤخر

هل قادم الغائب
وصف خبر مقدم
مبتدای مؤخر

۲- هر دو مثنی یا جمع باشند یک وجه اخرابی دارند: (وصف: خبر مقدم) در این صورت، مبتدای وصفی نداریم.

هل قادمان الغائبان - ما را حلوون انتم
خبر مقدم فاعل مبتدای مؤخر
خبر مقدم مبتدای مؤخر

۳- اگر وصف، مفرد و فاعل آن، مثنی یا جمع باشد،

اینجا حتی می شود که وصف: مبتدای - فاعل: سر مسد خبر

ما مسافر احوای - ما مسافر انتم
مفرد مثنی فاعل سر مسد خبر
مبتدای وصفی فاعل سر مسد خبر

موارد حذف مبتدا ←

جواری ←

وقتی که قریبه ای موجود باشد که مبتدا را تعیین کند.
المطلب الاول (در اصل هذا المطلب الاول بوجه)
كيف أبوك؟ مريض ← در استفهام به دلیل اینکه سؤال
آفده، مبتدا حذف می شود (در جواب)

وجوبی ←

وقتی جواب قسم جانشین مبتدا شود.

فی دمتی لأفعلن (در اصل: فی دمتی یهین)
قسم خبر مقدم جواب قسم خبر مقدم مبتدا مؤخر

وقتی خبر مصدری از لفظ مبتدا باشد و جانشین مبتدا

صیر جمیل (در اصل: صیری صیر جمیل)
خبر جانشین مبتدا، مصدر از لفظ مبتدا

بعد از لاسیما در صورتی که (مستثنی به) آن مرفوع باشد

(می شود خبر برای مبتدای واجب الحذف)
أكرم العلماء ولاسيما زيد (هو زيد)
مستثنی به

در باب نعم و نفيس در صورتی که مخصوص را خبر در نظر

نعم الرجل زيد (هو زيد)

اسم مخصوص بعد مسند خبری واجب الحذف

هنگامی که خبر داده شود از مبتدا به وسیله نعتی که مقطوع از تابع است.

الحمد لله الكريم (هو الكريم)

39

اعراب اسم بعد «ما» در «لاستِما»

جر ← ما + اسم مجرور ← مضاف الیه و مجرور

لاستِما زید
مضاف الیه برای ما

رفع ← ما + اسم مرفوع بعرش

الکرما اسم نکره ↓

لاستِما زید (لاستی شیء هوزید)
صفت برای
های نکره

الکرما اسم موصول، (صله می خواند)

لاستِما زید (لاستی الذی هوزید)

صله برای ما
مجلس اعراب
ندارد

موارد حذف خبر ← جوازی ← وقتی قرینه ای بر آن دلالت کند ← بعد از اِذَا مَجَانِبُهُ
 حُرِّجَتْ فَأَادَا الْعَدُوَّ (العدو طعن)

در جواب استفهام
 مَن عِنْدَكَ؟ أُنُوكَ (أُنُوكَ عندي)

یا هر جای دیگری که قرینه باشد
 أُنُوكَ نَاجِعٌ وَأَخُوكَ (أَخُوكَ نَاجِعٌ) عَطْفٌ

وَجَوِبِي ← وقتی خبری جانشین آن شود
 * نته ۱ ← جواب قسم صریح (یعنی در غیر قسم استعمال نمی شود)
 لَعْمَرِكُ لَأَقُومَنَّ (لَعْمَرِكُ قسمی) مسدا سردسرخبر

وقتی جواب (لولا) جانشین خبر شود * ۲ نته
 لَوْلَا الْعَدْلُ لَفَسَدَتِ الرَّعِيَّةُ (لَوْلَا الْعَدْلُ مَوْجُودٌ) مسدا سردسرخبر (جواب لولا)

وقتی ظرف و جار و مجرور جانشین خبر شوند و بر وجود مطلق دلالت کند

الْأَمِيرِ عِنْدَكَ أَوْ فِي الدَّارِ - رَيْدٌ فِي الْبَيْتِ
 سردسرخبر سردسرخبر

وقتی وصف بعد از نفي و استفهام واقع شود
 فاعل وصف جانشین خبر می شود

أَقَامُوا أَهْوَاكَ - مَا مَقْدُولٌ تَابِعُوكَ
 استفهام مسدا فاعل سردسرخبر
 نفي اسم مفعول نائب فاعل برای سردسرخبر
 خبری وصفی محدود

۱* اگر قسم صریح نباشد ← حذف خبر است ← آوردن خبر خبر است
 عَمَدُ اللَّهِ لِأَفْعَلِنَّ - عَمَدُ اللَّهِ عَلَيَّ لِأَفْعَلِنَّ
 جواب قسم - سردسرخبر مسدا جواب قسم

۲* شرط این است که بر وجود مطلق دلالت کند پس اگر دلالت کند بر وجود + صفت
 واجب است خبر بیاوریم. لَوْلَا الْأَمِيرِ وَقَفَ لِحَالِسَبِّ
 مسدا خبر جواب لولا

ضمیرِ فضل یا عماد: ضمیرِ رفعِ منقصل که بین مبتدا و خبر معرفه می آید برای اینکه خبر از تابع جدا شود (خبر را از صفت تمیز دهد)

أحسب هو العالم (اگر هو می آید مخاطبان می گوید که معرفه مبتدا و خبر منقصل معرفه است) العلم صفت است و مستطر خبر می شد

حکم ضمیرِ فضل ← در تذکیر و تأنیث و عدد ، تابع ماقبل است
اولئک هم المخلصون

ضمیرِ فضل محلّی از اعراب ندارد چرا که فقط برای جدایی بین مبتدا و خبر آمده و استنادی در آن نیست.

* آمدن ضمیرِ فضل، حکم خبری را که به واسطه یکی از نواسخ منصوب شده است، تغییر نمی دهد بلکه آن خبرِ منصوب با آمدن ضمیرِ فضل نیز منصوب می ماند.
کان العالم هم مرجع العلماء

شکل ضمیرِ فضل ← مبتدا و خبر ← یا معرفه حقیقی باشد (هر دو)
الصادقون هم المخلصون - العلم هو المفضل

یا فاعله معرفه (شبه معرفه)
لنفس أحد هو أعلم من أحد
اسمین خبری - شبه معرفه

احد: چون همه را در بر می گیرد، متعین معرفه به ال حسب است
أعلم: اسم تفضیل است که چون با بین استعمال شده می تواند ال بگیرد

* ضمیرِ فضل فقط به شکل ضمیرِ منقصلِ رفعی می آید اگر چه بعد از اسم منصوب بیاید
ایک آب الحطیب - جعلنا در سبهم هم الباقین
اسم است تعین خبر متعین
منصوب
تعیین

کان: فعلی است که بر مبتدا و خبر داخل می شود و مبتدا را به عنوان اسم خود، مرفوع و خبر را به عنوان خبر خود، منصوب می کند.

کان الیبرد قاریباً
اسم کان خبر کان
مرفوع منصوب

افعال ناقصه: افعالی که عمل «کان» را انجام می دهند.
عبارتند از: أصبح - اضمی - ظل - بات - أمسی - مازال - ما برح -
ما انفک - ما فتی - ما دام - صار - لیس

* افعالی که به خبر نیاز داشته باشند به افعال ناقصه ملحق می شوند و همگی به معنای «صار» هستند مانند: اضم - رجع - استحال - عاد - حار - ارتد - تحول -
غدا - راح - انقلب - تبدل

معنای اسم افعال ناقصه:

← معنای کان: متصف کردن مبتدا (اسم) به خبر در زمان گذشته
معنای خبر

← معنای أصبح - اضمی - ظل - بات - أمسی: متصف کردن مبتدا به خبر در:
صبح - ظهر - طول روز - طول شب - شب است

← معنای لیس: نفی

← معنای صار: تحول و انتقال است

← معنای مازال - ما برح - ما فتی - ما انفک: ملازمت خبر با مبتدا

← معنای ما دام: استمرار خبر

← گاهی کان - اضمی - ظل - بات - أمسی در معنای صار بکار می رود.

* همی افعال ناقصه بحر لیس - ماضی و مازال بہ صورت ناقصہ ہم بکار می روند

تمامہ بودن افعال ناقصہ ← کان ← وقتی بہ معنای حصول وحدت بیاید

← ظل ← وقتی بہ معنای استمرار باشد

← بات ← وقتی بہ معنای شب راجحی مانند باشد

← اُمسى ← وقتی بہ معنای داخل شدن در شب باشد

← اُصبح ← وقتی بہ معنای داخل شدن در صبح باشد

← اُصغى ← وقتی معنی داخل شدن در ظہر بدهد

← صار ← وقتی بہ معنای انتقال باشد

← اِنفك ← وقتی معنای جدا شدن بدهد

← برج ← وقتی بہ معنای رفتن باشد

← دام ← وقتی بہ معنای باقی ماندن باشد

اگر این افعال تمامہ باشند ← فقط نیاز بہ فاعل دارند و دیگر نیازی بہ اسم و خبر نیست

فانہما یقول کہ کن فیقولی - سبحان اللہ حیین تمسون وحین تصمرون - فاعل صرحہ

(بہ معنی حاصل)

خالدین فیہا مادامت السموات والارض

بہ معنای باقی فاعل عطلہ بہ فاعل

- افعال ناقصه ۳ قسم است ←
- ۱- افعالی که بطور کامل صرف می شوند ؛
(کان - اُمسى - اُصبَح - اُضْمى - ظل - بات - صار)
 - ۲- افعالی که اصلاً صرف نمی شوند ؛ (لیس - مادام)
 - ۳- افعالی که بطور ناقص صرف می شوند (فقط مضارع از آنها مشتق می شود) ؛
(ما زال - ما فتى - ما برح - ما انفک)

نکات افعال ناقصه ← هر چیزی از این افعال مشتق شود ، عمل ماضی آنها ، رفع به اسم و نصب به خبر را احاطه می دهد .

← اگر مصدر از آنها مشتق شود ، چون مصدر غالباً به معمولش اضافه می شوند اسم مصدر ، اضافه و لفظاً مجرور و محلاً مرفوع می شود
عَصَبٌ مِنْ كَوْنٍ أَحَبُّ مِنْ تَقَلُّبٍ
مصدر فعل ناقص ← معاصم الیه و مجرور به یاء - محلاً مرفوع
اسم جان

← همی افعال ناقصه بدون شرط عمل می کنند بجز :
(زال - برح - فتى - انفک) که باید قبلشان نفی - نهی - استفهام یا دعا بیاید تا عمل کنند .
ما زال الا انسان ضعيفاً - لا تزل صابراً - لا زالت سعیداً
هل یبرح البخل ممقوتاً

رابطه اسم با فعل ناقص (احکام اسم فعل ناقص): همانند رابطه فاعل با فعل است از جهت احکام (مثلاً باید بعد از فعل خود بیاید - عاقل آن همیشه مفرد باشد و...)

رابطه اسم با خبر افعال ناقصه: همانند رابطه مبتدا با خبر از جهت احکام است (یعنی در تقدیم و تأخیر و تعریف و تنکیر و...)

* خبر باید مفرد باشد اما اگر جمله باشد، جایز است که بر اسم افعال ناقصه و بر خود فعل ناقصه مقدم شود. مثل: كان الأمير بيرونا - كان بيرونا الأمير - بيرونا كان الأمير مقدم بر فعل جمله تقديم بر اسم

* جمهور نحوین معتقدند که نمی توان خبر را بر فعل داعم و ليس مقدم کرد. اما جایز است بین این دو فعل و اسمشان واسطه (خبر) قرار گیرد.

* تقدم خبر بر ماى نافية و مصدریه طبق نظر همی نحوین ممنوع است.

اگر به واسطه فعل خواهیم از افعال ناقصه خبر دهیم. واجب است فعل مضارع باشد
کان الیاسناذ یلقی الدروس علی تلامذته

اما بعد از ۶ فعل از افعال ناقصه، خبر می تواند به صورت ماضی بیاید به شرط
اینکه مقرون به قد باشد. این افعال: (کان - أمسی - أصبح - أضنی - ظل - بات)
* آوردن قد یا فعل کان حواری است
کان الولد قد نصح - بیسی العظم قد رقم

خصوصیات کان نسبت به بقیه افعال
گاهی کان بصورت زائد بین دو چیز که متلازمند (مثل مای تعجبیه
و فعل تعجب) می آید تا بر زمان ماضی دلالت کند.
مایان احسن الرياض!

جایز است بعد از ان و لو شرطیه، کان + اسمش حذف
شود (بخاطر کوتاه شدن کلام)
سجاری ان خیرا و ان سراً (ان کان خیرا ک خیراً - سراً)
لایا من الدهر ذو بغی و لو ملکا (لو کان ذو البغی ملکا)

اگر قبل از کان حرف نفی بیاید، بر سر خبر آن باء زائده می آید
مایان اللہ یظلام للعبید

اگر مضارع کان مجزوم شود جایز است فون آن حذف شود
به شرط آنکه بعد از آن، همزه وصل و ضمیر منصوبی نباشد
و در آخر

لم اک بغیا
صیغه ۱۳ خبر

* الون ← الون ← لم الون ← لم الون ← لم اک
منظم و صده

خصوصیات لیس نسبت بہ سائر افعال
 ← جائز است بر سر خیران، باء زائد بیاید
 لیس اللہ بظلام للعین

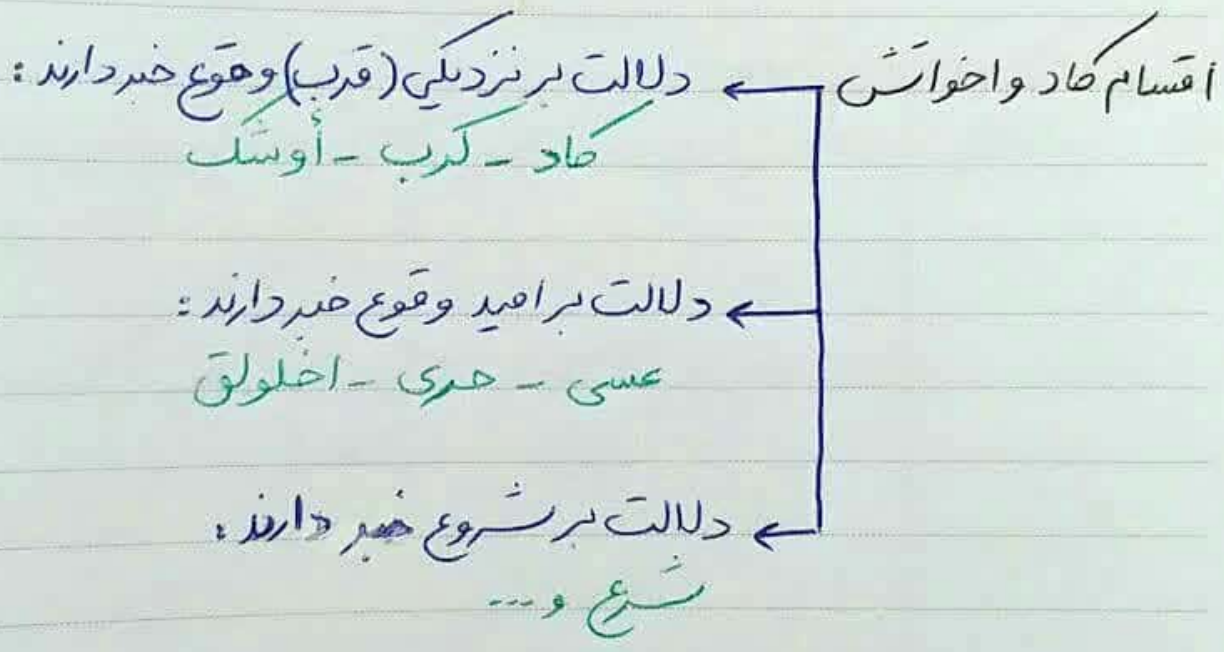
جائز است خیران حذف شود
 قال الجاهل فی قلبہ لیس الہ - لیس الہ موجوداً
 خیر

اگر خیران بہ وسیلہ الّا نقصن شود، عمل ان باطل می شود
 لیس الطیب الّا المسک
 باید منصوب می شد اما چون الّا اعمه
 دیگر منصوب نمی شود

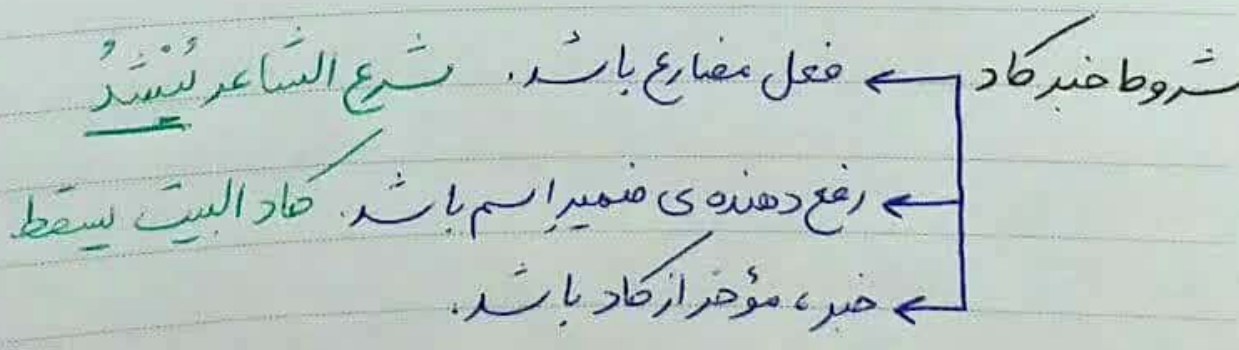
فعل کاد ← مانند کان بر میند و حیدر داخل می شود
 ↳ صد را به عنوان اسم خود رفع می دهد
 ↳ حیدر را به عنوان حیدر نصب می دهد

کاد الفارسی ^② بسقط ^⑤ - یقاد ^③ الیطر ^④ یترل ^③
 اسم کاد حیدر کاد اسم حیدر

اصوات کاد ← ۱۶ فعل که عمل کاد را انجام می دهند: کرب - اوسک - عسی - حری -
 اخلولق - شرع - أنسأ - طعن - أقبل - علق - أخذ - جعل -
 هب - ابتدأ - قام - انبری



به این افعال، افعال مقاربه گفته می شود
 وجه تسمیه افعال مقاربه ← از باب تسمیه کل به اسم بعض است



بنابر این جایز است خبر بین کاد و اسم بیاید (یعنی مقدم بر اسم مؤخر از کاد)
 کاد سبب السبب
 خبر اسم

خبر نباید مقترن به آن باشد. در صورتی جایز است که فعل، معنای ناعه بدهد
 در اینصورت، آن و ما بعدش به تأویل مصدر می روند

أوسك أن يذهب زيد
 معنای تمام تأویل به مصدر
 فاعل برای اوسك
 فاعل برای یذهب

افعال مقاربه از جهت همراهی خبرشان با آن یا بدون آن ۴ قسم هستند:

← واجب است خبر همراه با آن بیاید: حری - اخلوق

← واجب است خبر بدون آن باشد: شرع و اخواتش (اشأ - طفق و...)

← غالباً مقرب به آن: عسی - اوشک

← غالباً بدون آن: کاد - کرب

* تمامی افعال مقاربه جاده هستند بجز «کاد و اوشک» که از این دو، فعل مقاربه هم ساخته می شود. (مشتق می شود)

یضاد البرق یخطف البصار هم - یوشک الطالب أن یتجد علومه

* هر آنچه از افعال شرع مشتق شود، از افعال مقاربه شمرده نمی شود بلکه افعال منفردی و لازم هستند.

رأیت کاتباً نسی / سلاماً و شرع فی عمله
فعل تامم / جار و محذوف متعلق به شرع
فاعل هو مستتر

* اگر «عسی - اوشک و اخلوق» به مصدری که از آن + فعل ساخته شده، نسبت داده شوند، تامم خواهند بود و این مشهورترین وجه استعمال در این مورد است:

عسی أن یعود الرسول
تامم / عود / فاعل برای یعود
فاعل برای عسی

* وقتی فعلی بعد از آن، فاعل داشته باشد مانند یرحلا و ضمیری که رفع داده برمی گردد به اسمی که بعد از آن آمده و یک وجه دارد: ناقصه است.

عسی أن یرحلا أحوالک - عسی أن یعدن أحوالک
فعل ناقصه / خبر مقدم / فاعل / اسم مؤخر / فاعل / اسم مؤخر / خبر مقدم

بہ وسیلے تک اجنبی (زید) بنی صلیٰ ان
و معمولی فاصلے شدہ

عسیٰ اُن یضرب زیداً عمراً
نامہ حیدر مقدم اسم عسیٰ مفعول بہ یضرب

اگر اسمی بر عسی و اخواتش مقدم شود، اگر مؤنث بود، جائز است فعل را بہ صورت
مفرد - مؤنث یا مشی آورد۔

اسم عسی: مؤنث
هند عَسَيْتَ اُن تَعُوْمَ - هند عَسِي اُن تَعُوْمَ
مستأ حبر حبر

الأخوان عَسِيَا اُن تَعُوْمَا - الأخوان عَسِي اُن تَعُوْمَا

النساء عَسِيْنَ اُن تَعِيْنَ - النساء عَسِي اُن تَعِيْنَ

حروف تشبیه به لیس ← ما
 ← ان
 ← لا
 ← لات

* شروط عمل ما ← ۱- خبر و معمول خبر بر اسم مقدم نشود
 ← ۲- بعد از ما ، ان نیاعده باشد
 ← ۳- خبر آن به وسیله الا نقض نشده باشد . ما الکسلان محموداً

* جایز است بر سر خبر ما ، باء زائده بیاید . مثل : ما دار الفناء لنا هدار
 خبر - لفظا محذوف
 تملأ منصوب
 اسم

* اگر یکی از شروط از بین برود ، عمل آن باطل می شود

ما محمود الکسلان ^۵ - ما لیسابک ^۶ رید مطلع - ما ان الزمان راجع - ما ناصح ^۷ الا الفکر
 خبر مقدم هستای مؤخر
 بر اسم شده
 معمول خبر (مفعول به)
 مقدم بر اسم شده
 نقض شرط ۲
 نقض شرط ۳

* شروط عمل ان ← حفظ ترتیب (یعنی عدم تقدم خبر و معمولش بر اسم)
 ← خبر آن به وسیله الا نقض نشده باشد

ان احد خیراً من احد الا بالعقل والعلم
 اسم خبر
 ناقص نسبت چون خبر قبلیش آمده

* غالباً خبر ان همراه با الایم ایید و عملش باطل می شود

ما هدا سراً ان هدا ^۸ الا ملک کریم
 مبتدا
 خبر

* شروط عمل لا ← حفظ ترتیب

← خبرش توسط اِلا نقض شود

← نکره بودن اسم و خبرش (معمول هایش) لا رجل حاضرًا
اسم خبر

* وقتی خبری نقض شود ، عمل همی حرف مشبه به لیس را وقتی که به اِلا هستند
نقض می کند . اگر به معنای اِلا باشد عمل باطل نمی شود و معمول است

ما زیدٌ عندهُ سَاعَةٌ - اِن عَمْرُوهُ سَوِيٌّ جَانِبَ عَدِيٍّ قَارِيٍّ
بی معنی اِلا خبر (معمول) ما بی معنی اِلا

* شروط عمل لات ← اسم و خبرش هر دو از اسماء زمان باشند حین - الساعة -
الألوان و...

← اسم آن همیشه محذوف است

لات حین مناص (لات الحین حین مناص)
اسم محذوف اسم خبر

* اگر کلمه ای به وسیله ی (بل و لکن) بر خبر (ما و لا) عطف شده باشد

باید مرفوع شود ما زیدٌ قائماً بل جالسٌ - لا رجلٌ مقیماً و لکن راحلٌ
خبر ما خبر لا

اما اگر به وسیله ی حرف دیگری عطف شود باید منصوب گردد
ما رجلٌ قنوعاً و زاهداً

حروف مشبیه بالفعل ← اِنَّ - اَنَّ - اَنَّ - لَكِنَّ - لَيْتَ - لَعَلَّ

به مبتدا و خبر داخل می شوند و
 مبتدا را به عنوان اسم خود منصوب می کنند
 خبر را به عنوان خبر خود مرفوع

اِنَّ اللّٰهَ عَادِلٌ
 اسم خبر

معنی اِنَّ و اَنَّ ← تأکید

معنی اَنَّ ← تشبیه مثل اَنَّ رِيْدًا اَسَدٌ

معنی لَكِنَّ ← استدراك (یعنی دفع توهم در جمله سابق)

معنی لَيْتَ ← تمنی لَيْتَ السَّبَابُ يَعُوْدُ - لَيْتَ الْجَاهِلُ عَالِمٌ

معنی لَعَلَّ ← ترحمی لَعَلَّ الصَّدِيقَ يَزُوْرُنَا - لَعَلَّ الدَّاءَ اَعْصَالٌ

* به این حروف مشبیه بالفعل می گویند چون
 مثل فعل ماضی، مبنی مرفوع هستند
 دارای حداقل ۳ حرف
 دارای معنای فعلی هستند

اصل در حروف مشبیه بالفعل ← مؤخر از اسم باشد

موارد تقدم خبر ← جوارزی ← وقتی خبر، ظرف یا جار و مجرور باشد و
 حروف مشبیه بالفعل اسم، نکره مسوعه یا معرفه باشد.

اِنَّ عِنْدَ اللّٰهِ التَّوَابُ - اِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا مِّنْ لَّبَنٍ
 معرفه نکره مسوعه

موارد تقدیم خبر ۲ ← و جوبی ← وقتی خبر، ظرف یا جار و مجرور و اسم، نکره محض باشد

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
خبر مقدم اسم نکره محض

← وقتی در اسم ضمیری باشد که به خبر برمی گردد.

إِنَّ فِي الدَّارِ صَاحِبَهَا
خبر

← وقتی اسم مقترن به لام تأکید باشد

إِنَّ لَنَا لِلْأَخْزَةِ وَالْأُولَى
خبر مقدم اسم همراه بالام تأکید و جوبی

* اگر اسمِ إِنَّ مؤخر باشد، جائز است لام ابتدا بر آن داخل شود

إِنَّ فِي قَوْلِكَ لَعِينًا - إِنَّ عِنْدِي لَعِينًا غريباً - إِنَّ فِي الدَّارِ لَرَبِيئًا
تأکید اسم مؤخر اسم مؤخر اسم مؤخر

به این دلیل می گوئیم وقتی اسم مؤخر باشد که دو تأکید کنار هم قرار نگیرند

~~إِنَّ لَعِينًا فِي قَوْلِكَ~~
تأکید تأکید

دخول جوازی لام تأکید
بر حرف متبوعه بالفعل

وقتی خبر، مؤخر و مثبت باشد

انبا المقسمون علی الوفاء
ان حرف متبوعه
مبتدأ
خبر و محلا مرفوع به واو

یا ماضی جامد باشد ان زیداً انعم الرجل
خبر فعل جامد

وقتی خبر، فعل متصرف مقرون به قد باشد
انک لقد اصببت

وقتی خبر، مضارع باشد انک لتقولن الصواب

(بخزلیت)
* اگر «ها» ی حرفیه به آخر یکی از این حروف اضافه شود، آنها را از عمل باز می دارد
به همین جهت های کافه ناعیده می شود (بعبارت مای کافه، می شود مبتدأ و خبر)
انبا الله واحد مرفوع خبر مرفوع
کانها اهلک اشد مبتدأ مرفوع به واو خبر مرفوع

جانیه است این حروف بر سر فعل داخل شوند
کانها یساقون الی الموت - لکنما سعی لیمجد مؤتلی

* اگر فا به لیت اضافه شود ← جانیه است عمل وعدم عمل

تخفیف در عروف متبوع بالفعل غیر از لیت

۱ ← اِنْ ← اِنْ

بجای آن عمل آن ملغی شود (ما بعدش مبتدا و خبر می شود)

دخول لام ابتدا بر خبرش

اِنْ الدُّرُّ لَطَالِعٌ
مبتدا خبر

۲ ← اَنْ ← اَنْ

از عمل ملغی نمی شود

اسم آن ضمیر است آن محذوف است

خبرش، جمله ای است که بعدش می آید

داخل می شود بر فعل جامد - متصرف - جمله اسمیه

اِعْلَمُ اَنْ لَيْسَ لِلصَّامِرِ اِلَّا الْمَصْرُ

اسم ضمیر است خبر آن محذوف

عَلِمْتُ اَنْ الْمَوْتَ قَرِيْبٌ

* اگر بر سر فعل متصرف بیاید به باید به وسیله

(عَدِيْبًا يَسِيْرًا يَاسُوْفًا يَآئِيْكُمُ اِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ)

بین آن و فعل فاصله شود

عَدِيْبًا يَسِيْرًا يَاسُوْفًا يَآئِيْكُمُ اِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ

عَدِيْبًا
متصرف

يَآئِيْكُمُ
فعل متصرف

تَشَقَّقْتُ اَنْ لَوْ اِسْتَعْتَبْتُ بِالْحَاكِمِ

(بَعِيْبِهِمْ مَسْأَلَةً هَا فِي كِتَاب)

۳ ← اَنْ ← اَنْ

حکم آن محققه را دارد (یعنی اسم آن ضمیر است)

اسم آن ضمیر است خبر آن محذوف
خبر جمله ای خبرش
بر فعل جامد متصرف
و جمله اسمیه داخل می شود

* اگر بر سر فعل متصرف بیاید، در ایجاب به وسیله ی قد

و در نفی به وسیله لم بین آن و فعل فاصله می شود

اَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ

خبر اَنْ

اَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْكُمْ

Subject

Date

تخفیف در حروف متبعہ بالفعل ← لکن ← لکن ← عملش باطل می شود
 چون عملش ملغی می شود، برای اینکه
 با لکن عطف استیفاء نشود،
 قلبش واو می آوریم
 نجا المسافرون ولکن صدیق عرف
 مبتدا

حرکت همزه ان ← فتحه می گیرد (ان) ← وقتی که بتوان مصدر را جانشین آن کرد
 یعنی ان + اسم و خبرش تاویل به مصدر شود
 بلغنی انک باجمع
 نجا حک مصدر
 ← کسره می گیرد (ان) ← وقتی تاویل به مصدر جایز نباشد
 ← فتحه و کسره هر دو (ان - ان) ← وقتی هر دو حالت بالا صحیح باشد

موارد وجودی کسره دادن همزه آن ← وقتی در ابتدا واقع شود إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ
(إِنَّ)

۲ ← وقتی نقل قول باشد (بعد از قال) قَالَ إِنَّكَ وَرِدٌ

۳ ← جواب قسمی یا شده که فعل آن ذکر شده یا خبرش مقرون به لام باشد.

وَاللَّهِ إِنَّ صَدِيقَكَ مُخَلَّصٌ - أقسم بنفسي إِنِّي لَأُكَافِئُكَ
مبتدأ به قسم محذوف خبر

۴ ← وقتی إِنَّ خبر اسم عین یا صفت آن باشد

المدرسة إتھا مبار التعداد - سمعت خطيباً إِنَّ أمير الخطباء
اسم عین جمله - خبر اسم نكرة صفت برای اسم و آن خبر برای خطيباً

۵ ← وقتی إِنَّ در جایگاه حال باشد. قصدته وإني والتق بمروءة
(قصد کردم او را در حالی که ...)

۶ ← وقتی در صدر جمله موصول باشد (در ابتدای جمله صلح)

زارى الذى إِنَّه كریم
اسم موصول صلح

۷ ← وقتی بعد از (ألا استغاثیه - حیث - إن) بیاید

ألا إِنَّ العلماء مصايح الأمم - إبره حیث إِنَّ الأعمس مستب
ت إذ إِنَّ الله راحم

۸ ← بعد از حتی ابتدائی بیاید مرض زید حتى انهم لایرحمون

* إِنَّ در تمامی این موارد به جای جمله آمده و تأویلش به مصدر صحیح نیست

(تأویل به مصدر برای رفائی است که بتوانیم تبدیل به اسم کنیم نه جمله)

موارد و جوی فتح همزه ان ←
(ان)

وقتی در موضع فاعل یا نائب فاعل واقع شود

بلعنی انتک راحل - سمع ان العسکر منصور
فعل و مفعول رحیلک فاعل مجهول انصار العسکر
نائب فاعل

در جای مبتدا و خبر از اسم معنا بیاید

عندی انتک مستحق للكرامة - الحق ان الجهل عار
خبر مقدم استحقاقك للكرامة مبتدا خبر برای حق که اسم معنیست

در جای مفعول به بیاید

عرفت انتک مقم
مفعول اعانتک

در جای محرور به حرف یا مضاف الیه بیاید

علمت بانتک مسافر - خرجت من المدرسة قبل انتک
محرور به حرف سفرک مقام مضاف الیه
دائم الاضمار

بعد از حتی چاره و عاطفه بیاید

عرفت امورک حتی انتک غیر
چاره غیرتک

انتک آیت به آتاک

* در همه ی این موارد صحیح بود که از ان و خبر مصدر بسیاریم

بلعنی رحیلک و سمع انصار العسکر و عرفت کونک مقیم

- موارد جوازی فتحة یا کسره ان ← بعد از اِذَا فَجَائِبُهُ نَطَرْتُ مِإِذَا (اِنْ - اَنَّ) الْعَدُوَّ مَسْهُرًا
- ← بعد از فاء جزاء مِنْ يَرِيهِ فَايُنِ اُكْرِمَهُ
- ← بعد از فعل قسم بدون لام بِاِيْدٍ اُقْسِمُ اِنْ الْمَتَّحِمُ بَرِيءٌ
- ← بعد از اَمَّا بِاِيْدٍ (اَمَّا حَرْفُ تَنْبِيْهِ بِهٖ مَعْنَى اَكْبَاهُ بَاشِئًا) اَمَّا اِنَّ لَوْلَا الدِّينَ لَدَلَّتْ مَعَالِمُ الْمَسْمُوْنِ
- ← در جایگاه تعلیل بِاِيْدٍ اِحْذَرِ الْكُسْلَ اِنَّ عَلَّمَ الْفَقْرَ

حکم لای نفی جنس ← بر عمل اسمیه داخل می شود
 ← عملش مانند حروف مشبهه بالفعل یعنی ← نصب به اسم
 ← رفع به خبر

لا رجل فی الدار
 اسم لا خبر لفظ محذوف محلاً مرفوع
 منصوب

وجه تسمیه : چون با دخولش بر اسم، کل افراد آن اسم را نفی می کند (نفی عموم)

شروط عمل ← نفس در نفی جنس باشد (یعنی صریحاً نفی عموم کند)
 ← اسم و خبرش هر دو نکره باشند
 ← اسم لا باید متصل به آن باشد
 ← خبرش بر آن مقدم نشود
 ← حرف جر بر سرش نیاید لا کولب ساطع

* لا و اسم لا مبنی بر فتح و محلاً مرفوع هستند بنا بر ابتدائیت.

* جائز نیست خبر یا غیر آن بر اسم لا مقدم شود
 بین من گویم لا فی الدار رجل - لا عندنا رجل مقیم

* اگر اسم لا از خود آن جدا باشد عمل لا باطل می شود و در صورت عطف شدن چیزی به اسم آن، تکرار لا واجب است
 لا فی الدار رجل ولا امرأه

* اگر بر سر لا حرف جر بیاید عمل لا باطل شده و مابعد لا محذوف به حرف جر می شود
 سیرت بلاراج

اسم لای تعلق جنس
۳ نوع

← مفرد (در مقابل مضاف و شبه مضاف)
اعراب: مبنی بر آنچه نصبش به آن است

لا رجل فی الدار ← مبنی بر رفع
لا رجلین فی الدار ← مبنی بر یاء
لا رجال فی الدار ← مبنی بر رفع

← مضاف (یعنی اضافه شدن به مابعد)

اعراب: لفظاً منصوب

لا حادماً مائداً حاضر
منصوب

← شبه مضاف: هر اسمی که تعلق بگیرد به مابعدش

← به واسطه عمل کردن لا منقبضاً علی العلم فی الملکة
حار و محمور شبه مضاف

← یا به واسطه عطف لا ثلاثة وثلاثین رجلاً فی الدار

(به وسیله مابعدش معنای کامل گردد: شبه مضاف)

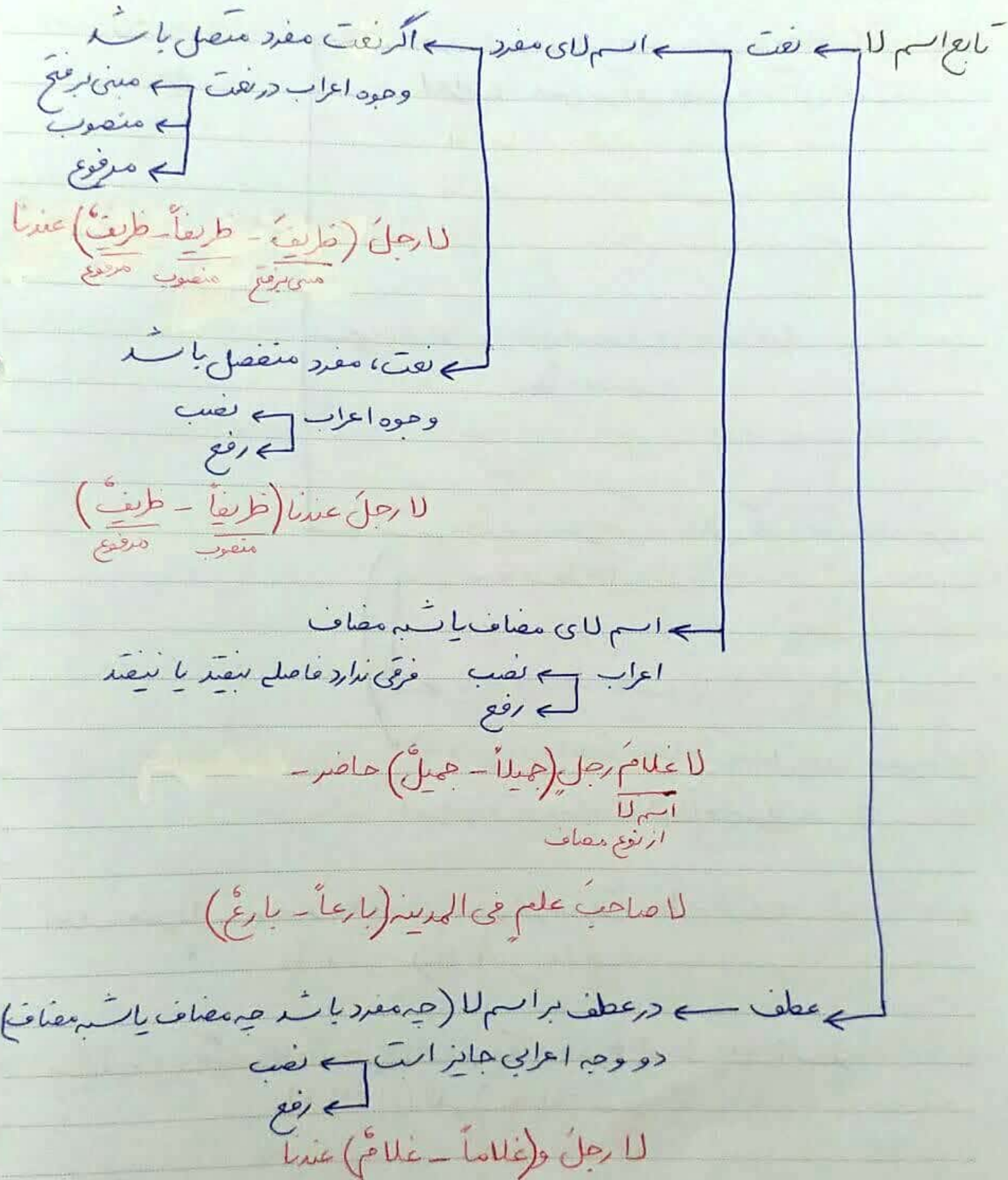
اعراب شبه مضاف: لفظاً منصوب

حذف خبر لا ← حذف جوازی ← در صورت معلوم بودن

لا بأس - لا بأس علیک

بیشترین جایگاه حذف خبر لا ← وقتی خبر همراه با اِلا باشد

لا اِلا اِلا الله (لا اِله موجود)
خبر



اگر لا تکرار شود ← واسم آن نکره و متصل به آن باشد ← عمل کردن هر ۲ جایز است
لا حول و لا قوة الا بالله

← الغاء عمل هر ۲ جایز است
لا حول و لا قوة الا بالله

← عمل کردن نکره و الغاء عمل دیگری
جایز است

اعمال اولی العادوی: لا رحل فی الدار ولا امرأه
الغاء اولی اعمال دوئی: لا رحل فی الدار ولا امرأه

* اگر اسم معطوف به لا معرفه باشد ← رفع آن واجب است
(چه لا تکرار شده باشد چه تکرار شده باشد)
لا رحل و لا زیند فی الدار - لا رحل و زیند فی الدار
معرفه معرفه

* اگر ما در این مسأله فتح می دهیم معنی بودن به طور مطلق است لا رحل و لا زیند فی الدار
بنا بر ابتدائیت

- در رفعی که بعد از فتح می آید بخاطر اینکه عطف بر محل لا و اسمش که ابتدائیت است، شده

- و نصب بخاطر عطف بر محل اسم لا به تنهایی

- رفعی که بعد از فتح نیست ۳ علت دارد: ۱- یا به این علت است که محل شود بر الغاء لا

بخاطر تکرار شدن و مانع مبتدا

۲- این لاء لای تشبیه به لیس باشد

۳- دومین مرفوع را عطف بر مرفوع اول بدانیم

* هر آنکه که نصب یا رفع می دهیم بخاطر عطف در حالی که همراه با لا است

این لاءها هم زائد هستند و برای تأکید نفسی می آیند

ضمیرشان (۱)

ضمیرشان: ضمیر غایب مفردی که کنایه از شان باشد و دوباره آن حکایت کنیم
قل هو الله احد
ضمیرشان

هدف از ضمیرشان: بزرگداشت یک امر یا تفضیح آن است که متکلم ابتدایه طرد میهم
ان را بیان می کند یا به واسطه ضمیر تا شنونده را از اهمیت آن آگاه کند بعد
جمله را تفسیر می کند تا ابهام برطرف شود.

* ضمیرشان فقط به صورت مفرد غایب می آید تا مطابقت کند از آن، شان یا قصه

برای مؤنث ← ضمیرقصه
برای مذکر ← ضمیرشان

هو الأمير مادم - هي القبيلة راحلة
شان مفرد مذکر - قصه مؤنث

ضمیرشان ← منقل
← منقل

حکم ضمیرشان متفصل ← باید مبتدا باشد

هو الدین ^{مبتدا} أساس التعلو - ^{مبتدا} هی الدینا ^{مبتدا} تمکر یا هلمها

یا اسم برای مای تشبیه به لیس

وما هو من ^{اسم مای تشبیه به لیس} یا سوال اللوم و یسقى

ضمیرشان متصل بازر ← باید اسم آن و اخواتش شود

ابن ^{ضمیر قصه - اسم آن} الصناعة ^{ضمیرشان اسم آن} عنی - أحببت ^{ضمیرشان اسم آن} انی ^{ضمیرشان اسم آن} لعموم الأمير

یا اسم افعال قلوب ← خبر محلاً مرفوع

طینت ^{افعال قلوب} الداء ^{مفعول اول - اسم ظن} وسیل ← خبر برای ^{مفعول ثان} و جانشین مفعول ثانی - محلاً منصوب

* اسم ان و هان، ضمیرشان و جوباً محذوف است

* جملی بعد از ان و اخواتش ← خبر محلاً مرفوع

بعد از افعال قلوب ← مفعول دوم و محلاً منصوب (ضمیرشان : مفعول اول)

* خبر ضمیرشان باید جملی اسمیه خبریه و متاخر از آن باشد و ضمیری که به آن برمی گردد نباید در خبر وجود داشته باشد

- تفاوت ضمیرشان با سایر ضمائر: ۱- به ما بعد عود می کند ۴- ضمیری از خبر به آن عود می کند
- ۲- همیشه مفرد است ۵- خبرش به آن مقدم نمی شود
- ۳- فقط باید غایب باشد ۶- مفسر آن معرف است